

باسمه تعالی

استاد فیض آبادی

www.eshraghenoor.ir

خداشناسی

روش خداشناسی

نوع شناخت در رابطه با خداوند به شدت در زندگی آدمی تاثیرگذار است. خداشناسی، تنها امری قلبی و ذهنی نیست، بلکه انسان هر طور که خدا را بشناسد، زندگی می کند. خداوند همه چیز یک انسان مومن است. نوع فهم اهل ایمان از خدا، در روش، رفتار و کردار آنان تأثیر می گذارد.

کسانی که از خدا تلقی جاهلانه و تنگ نظرانه دارند، رحمت خدا را محدود می کنند و خداوند را همواره بر کرسی غضب می نشانند به انتظار این که از بنده اش لغزشی پیدا شود و به عذاب ابد کشیده شود؛ چنانکه خوارج خدا را اینگونه فرض می کردند. از نظر آنان، جز عده معدودی از بشر، همه مخلد در آتش جهنم هسند. این افراد همه مردم جهان را با دیده کفر و الحاد می نگرند و دایره اسلام را بسیار محدود تصور می کنند. اما کسانی که از خدا تلقی عاشقانه و عالمانه دارند، رحمت خدا را بسیار وسیع می دانند و خداوند را همیشه در جایگاه رحمت می دانند، که چون بنده ای گناه ورزد و از ساحت قرب الهی دور گردد، خدای مهربان از سر لطف و رحمت به سوی بنده عاصی بازگردد تا بنده توفیق استغفار و توبه بیابد، و چون بنده ای توبه کند، توبه او را بپذیرد و او را قبول نماید.

«پس خداوند به آنان توفیق توبه داد، تا توبه کنند بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است.» توبه/۱۱۸

یعنی توبه بنده همیشه میان دو توبه از جانب خدای متعال قرار دارد. یکی بازگشت خداوند مهربان به سوی بنده از سر رحمتش تا بنده را توفیق توبه دهد و دیگر بازگشت خدای رحمان به بنده در اینکه او را بپذیرد و توبه اش را قبول نماید.

اینگونه خداشناسی، منطق قرآن و نهج البلاغه است؛ چنانکه وقتی علی(ع) برای فرزند خویش، حضرت مجتبی(ع) و همه فرزندان معنوی خویش از دعا و توبه سخن گفته و به بازگشت به خدا فراخوانده، چنین فرموده است:

"بدان خداوندی که گنجینه های آسمان و زمین در دست اوست، تو را در دعا رخصت داده و خود اجابت آن را بر عهده گرفته و تو را فرموده که از او بخواهی تا عطايت کند، از او آمرزش طلبی تا بیامزدت. میان تو و خود کسی را نگمارده تا تو را از وی باز دارد؛ تو را به کسی وانگذاشته که در نزد او شفاعت کند؛ اگر گناه کردی، از توبه منعت ننموده و در کیفیت شتاب نفرموده؛ چون به او بازگردی، سرزنش نکند، آن جا که رسوا شدند سزاست، پرده ات را ندرد؛ در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و حساب گناهت را نکشیده و از بخشایش نومیدت نگردانیده، بلکه بازگشتت را از گناه نیک شمرده و هر گناهت را یکی گرفته و هر کار نیکویت را ده به حساب آورده و در توبه را برایت بازگردانده."

انسان هر گونه خدا را بیابد، خود را آن سان می سازد، تا عبد به خصلت معبود در آید. آنان که خداوند را خودکامه، خشن و بی قانون تصور می کنند، حکومت، مدیریت، سیاست و روابط اجتماعی شان به همین رنگ در می آید و آنان که خدایشان خدایی لطیف، رحمان و رحیم است که جز عدل نمی کند، به حکومت، مدیریت، سیاست و روابط اجتماعی مناسب این فهم رو می کنند.

در آموزه های علوی ، اهتمامی جدی در پیراستن اندیشه خدانشناسی از فهم ها و تلقی های نادرست ، و شناساندن خدایی است که ستون های دینش را بر عشق و دوستی خود بنیاد نهاده است :

"دین اسلام ، دین خداست که ان را برای خود برگزید و به دیده عنایت خویش آن را پرورید و بهترین آفریدگان خود را مخصوص رساندن آن به مردمان گردانید و ستون های آن را بر دوستی خود استوار ساخت ."

محور اندیشه دینی ، خدانشناسی است و اساس رسالت پیام آوران الهی این بوده است که انسان را با حقیقت هستی پیوند دهند و اندیشه خداباوری را به مردمان عرضه و ترویج و تثبیت کنند ؛ زیرا خداباوری در معنای صحیحش چنان تحولی در همه شئون زندگی آدمیان ایجاد می کند که همه چیز را در جهت تعالی دگرگون می سازد . خداباوری ، شیفتگی ، دلدادگی و حیرت در برابر عظمت حقیقت هستی ، آثاری شگفت و سرنوشت ساز در زندگی آدمی دارد ، اما انسان این امر اساسی را از یاد می برد و از لطافت آن غافل می شود و تکرار اسم خداوند تبدیل به صورتی لفظی می شود و انسان از یاد می برد که با چه حقیقت عظیمی مرتبط است . امیر مؤمنان علی علیه السلام آدمیان را متوجه این امر کرده و فرموده است . سپاس خدا را که نشانه های قدرت و عظمت خود را چنان هویدا کرده که دیده ها را از شگفتی قدرتش به حیرت آورده است .

"سپاس برای خداوندی است که در عمق رازهای پنهان هر جریانی حضور دارد ، گر چه بردیده هیچ دیده وری نمی نشیند ، اما تمامی پدیده های جهان درخش آسا ، هستی اش را گواهند . بدین سان نه چشمی که او را نبیند ، انکارش تواند کرد و نه قلبی که پذیرای اوست ، راهی به دیدنش دارد ."

"سپاس مخصوص خدایی است که چنان آشکار است که چیزی از او آشکارتر نیست و آنچنان مخفی است که چیزی از او مخفی تر نیست . هستی او پیداتر از هستی سایر اشیاست ، زیرا هستی او به خود پیداست و هستی سایر اشیا بدو هویداست ؛ چنان که فرموده است: *اللّٰهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَنُورٌ بِهِ يُنِيرُ* گویند که به خود پیدا و پیداکننده سایر اشیا باشد .

کجا او گردد از عالم او هویدا

همه عالم به نور اوست پیدا

به نور شمع جوید در بیابان

زهی نادان که او خورشید تابان

خداوند هم پیداست و هم پنهان . او در ذات خود پیدا ، اما از حواس انسان پنهان است . پنهانی او از حواس انسان از ناحیه محدودیت حواس است ، نه از ناحیه ذات او . وجود مساوی با ظهور است و هر چه وجود کامل تر و قوی باشد ، ظاهر تر است و بر عکس ، هر چه ضعیف تر و با عدم مخلوط تر باشد ، از خود و از غیر پنهان تر است . حواس ما به حکم محدودیتی که دارد ، فقط قادر است موجودات مقید و محدود و دارای مثل و ضد را در خود منعکس کند . حواس ما از آن جهت رنگ ها ، شکل ها ، آوازه ها و غیر این ها را درک می کند که به مکان و زمان محدود می شوند ، در یک جا هستند و در جایی دیگر نیستند ، در یک زمان هستند و در زمانی دیگر نیستند ؛ مثلاً اگر روشنی همیشه و همه جا به طور یکنواخت باشد ، قابل احساس نیست ، اگر یک آواز به طور مداوم و یکنواخت شنیده شود ، هرگز شنیده نمی شود . ذات حق که صرف الوجود و فعلیت محض است و هیچ مکان و زمان او را محدود نمی کند ، نسبت به حواس ما باطن است ، اما او در ذات خود عین ظهور است و همان کمال ظهورش که ناشی از کمال وجودش است ، سبب خفای او از حواس ماست . جهت ظهور و جهت بطون در ذات او یکی است . او از آن جهت پنهان است که در نهایت پیدایی است ، او از شدت ظهور در خفاست .

"با هر چیز هست ، اما قرین آن نیست ؛ غیر از هر چیز است ، اما جدا از آن نیست ."

"سپاس خدایی را که به آفرینش خویش بر هستی خود راهنماست و آفریده های نو به نو بر ازلیت وی گواه است ... همراه هر چیزی است ، نه چنان که آن را بساید ، و جدا از آن است ، نه آن که مسافتی در میان آید . آشکار است ، نه به دیدار ، نهان است ، نه ناپدیدار . از چیزها جداست ، چه بر آن ها چیره و تواناست ، و هر چیز جز اوست ، که در برابر او خاضع است ؛ بازگشتش به خداست ."

خدای سبحان در عین آن که نامحدود و بیکران است ، با هر چیزی هست ، اما در او حلول نمی کند . او نامحدود است ، ولی با هر محدودی هست . او قیوم هر محدودی است ، ولی با هیچ چیز قرین و متحد نیست . اگر با موجودات نباشد ، محدود خواهد بود ، و اگر با موجودات قرین باشد ، باز محدود خواهد بود . پس ، لازمه ازلیت حق این است که با هر چیز باشد ، ولی قرین او نباشد ؛ خارج از هر چیز باشد ، ولی جدا از آن نباشد . خداوند با همه موجودات معیت دارد . معیت خداوند ، معیت قیومیت است و او قیوم موجودات می باشد . معیت وجود با موجود ، مانند معیت صاحب سایه با سایه است . وجود استقلالی برای هیچ موجودی متصور نیست و غیر او موجودی نیست مگر به اعتبار ، و همه چیز وجودی اعتباری دارد .

ما عدم هاییم و هستی، های ما	تو وجود مطلقى ماهستى نما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله شان از باد باشد دم به دم
حمله شان پیداست و ناپیداست باد	آنک ناپیداست هرگز گم مباد
باد ما و بود ما از داد توست	هستى ما جمله از ایجاد توست

اگر انسان خدا را اینچنین و لطیف و قیوم همه چیز ببیند ، در برابر عظمت حق ، سر تسلیم فرود می آورد و در همه وجوه زندگی ، از راه بندگی حق عمل می کند .

خداشناسی در عینیت زندگی

در نگاه توحیدی علی علیه السلام ، عالم جلوه خداست و همه موجودات و مخلوقات ، جلوه گر عظمت و قدرت خداوندند .

"سپاس خدای را که به آفرینش مخلوقاتش بر آفریدگان خود نمودار است ."

اگر انسان خدا را به درستی باور کند و حضور او را در همه جا بپذیرد و گستره نعمت او را ببیند و در مقابل عظمت قدرت الهی سر فرود آورد و به او دل بسپارد ، به محکم ترین تکیه گاه پناه می برد و به آرامش حقیقی می رسد و هرگز گردنکشی و گرد نفرازی نمی کند و در راه درست گام بر می دارد ، این گونه است که خداشناسی در عینیت زندگی معنا می یابد .

"و اگر در بزرگی قدرت و کلانی نعمت او می اندیشیدند ، به راه راست باز می گشتند"

امنیت روحی

هر چه یاد خدا در دل آدمی بیشتر بنشیند و هر چه عظمت حق در جان انسان بیشتر جلوه کند ، روح آدمی فربه تر می شود و انسان از امور دنیایی که مایه اضطراب و تشویش است ، آزاد می شود و از آن چه موجب حقارت و پستی است ، نجات می یابد .

"آفریدگار در جان آنان بزرگ بود ، پس ، هر چه جز اوست ، در دیده هایشان خرد نمود ."

شایسته است که انسان چنین باشد :

کسی که جلال خدا در دیده جان او و منزلتش در دل او بزرگ آید ، سزاست که به خاطر این بزرگی هر چه جز خداست ، نزد او خرد نماید .

نفی گردنفرازی و گردنکشی

چون آدمی به مقام بندگی خویش رو کند و عظمت حق جانش را لبریز سازد ، دیگر جایی برای گردنفرازی و گردنکشی نمی ماند . تجبر و تکبر انسان از ان است که توهم خدایی می کند و سر بر آستان حق نمی ساید ، ولی چنانچه از این توهم خارج شود ، هر چه در مقام بندگی بالاتر رود ، از تجبر و تکبر دورتر می گردد .

"بی گمان آن که عظمت خدا را داند ، سزاوار نیست خود را بزرگ خواند . بلندی قدر کسانی که بزرگی پروردگار را می دانند ، در این است که برابر او فروتنی کنند ، و سلامت آنان که می دانند قدرت او تا کجاست ، در آن است که به فرمانش گردن نهند ."

توجیه مسئولیت انسانی

احساس حضور درمحض خدا ، انسان را نسبت به خود و دیگران ، نسبت به روش و رفتارش مسئول می سازد ؛ مسئولیتی که در هر شرایطی بر قرار می ماند و تابع عوارض بیرونی نمی باشد .

"به رازها دانا و بر درون بیناست . بر هر چیز احاطه دارد و بر هر چیز تواناست ."

در اندیشه امام علی علیه السلام اعتقاد به خدا و باور به توحید چنان مسئولیت آور است که انسان حقوق مردمان را چون حقوق الهی پاس می دارد ؛ زیرا حقوق انسانی در بنیاد، با توحید و یکتا پرستی پیوند خورده است .

"و [خداوند] حقوق مسلمانان را با اخلاص و یکتا پرستی پیونده داده است ."

وارستگی و پروا پیشگی

باور به خدا آدمی را پروا پیشه و حرمت نگه دار می سازد . هر چه این باور عمیق تر باشد ، وارستگی انسان از پستی و آلودگی ، تجاوز و تعدی ، و حرکت انسان داخل مرزها و حریم های الهی و انسانی در آشکار و نهان بیشتر خواهد بود .

"از نافرمانی خدا در نهان بپرهیزید ، چه آن که بیننده است هم او داوری کننده است ."

"و پرده های یکدیگر را نزد آن کس که می داند نهان شما را [از شما بهتر] ندرد ."

"پس ، پروا کنید از خدایی که بر کارهای شما بیناست ."

عدالت پیشگی و ظلم ستیزی

آن که به خدا ایمان دارد ، دست به ستم نمی گشاید و به عدالت اهتمام می ورزد ؛ زیرا می داند خداوند ، عدالت پیشگان را دوست دارد و از ظلم و ظالمان بیزار است . هیچ چیز چون ستم و ستمگری موجب دگرگونی نعمت و شتاب در کیفر نمی شود .

"داد خود ، مردم و خویشاوندان نزدیک و آن کسی را که از مردم خویش دوست می داری از خود بده که اگر داد آنان را ندهی ، ستمکاری . آن که بر بندگان خدا ستم کند ، خدا به جای بندگانش ، دشمن او خواهد بود ."

"و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن ، نعمت خدا را دگرگون ندارد ، و کیفر او را نزدیک نیاورد ."

استقامت و پایداری

انس به حق ، غربت آدمی را می زداید ، وحشت او را از هر جهت زایل می سازد ، و وی را به قوت حق قوی و با استقامت و پایدار می کند . هیچ چیز مانند یاد حق و تکیه بر خدا در سختی ها و مشکلات ، انسان را استوار و راسخ نمی سازد و توانایی نمی بخشد .

"خدایا . تو از همه همدمان ، با دوستانت بیشتر همدمی و برای کسانی که کار خود را به تو واگذارنده اند ، در بسندگی آماده تری ."

"اگر غربتشان به وحشت اندازد ، یاد تو آنان را آرام سازد ؛ و اگر مصیبت ها بر آنان فرو بارد ، به تو پناه آرند و رو به درگاه تو دارند ، زیرا می دانند سر رشته کارها به دست توست ، و از قضای توست سرچشمه همه کارها."

آزادی و آزادی گرایی

ایمان به خدا ضامن آزادی آدمی از غیر خداست . تا زمانی که انسان به حقیقت هستی روی نکند و دل به خدا نبندد ، در بندگی غیر خدا به سر می برد و طعم آزادی حقیقی را نمی چشد . انسان ، آزاد از غیر خدا آفریده شده و شایسته نیست جز در برابر خدا سر خم کند و گوهر آزادی و آزادگی خود را ارزان بفروشد ؛ تلاش پیام آوران الهی این بوده است که آدمی را از دام بت ها و هر معبودی جز خدا نجات دهند و به بندگی حق ، یعنی آزادی مطلق برسانند .

"پس خدا ، محمد (ص) را به حق بر انگیخت ، تا بندگان را از پرستش بتان بیرون آرد و به عبادت او وادارد ، و از پیروی شیطان برهاند ، و به اطاعت خدا کشاند ."

"بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است ."

مراتب توحید

از منظر قرآن ، توحید و شرک در زندگی انسان نقش اول را بر عهده دارد ؛ زیرا اعمال و رفتار انسان ، جلوه عقیده و اندیشه او است . اگر اندیشه او توحیدی گردد ، اعمال او نیز صبغه توحیدی به خود می گیرد و اگر شرک در اندیشه و قلب او راه یابد ، در اعمال او نیز متجلی می شود . مراتب توحید عبارتند از :

۱. توحید در ذات
۲. توحید در صفات
۳. توحید در خالقیت
۴. توحید در ربوبیت
۵. توحید در حاکمیت
۶. توحید در اطاعت

۷. توحید در تقنین و تشریح

۸. توحید در عبادت و پرستش

۱. توحید در ذات (ذاتی)

مقصود از توحید ذاتی ، این است که خدا، یگانه و بی همتا و بی مانند است . به عبارت روشن تر ، ذات خدا به گونه ای است که تعدد و کثرت بر نمی دارد و نمی توان در عالم خارج و ذهن ، برای او فرد دیگری تصور کرد .

توحید ذاتی در قرآن و روایات

قرآن و روایات به روشنی بر یگانگی و بی همتایی خدا و تعدد ناپذیری ذات مقدس او دلالت دارد . از جمله آیات قرآن کریم در این باره عبارتند از :

"خدا گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند ، در حالی که / خداوند در تمام عالم / به عدالت قیام دارد ؛ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است "

"در این آیه خداوند ، فرشتگان و عالمان به روشنی بر توحید شهادت می دهند . در آیه ای دیگر آمده است :

"چیزی مانند او نیست و او شنوا و بینا است "

"بگو : خدا ، یکتا و یگانه است ، خدای صمد ، نه کس را زاده ، نه زائیده از کس و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است ."

امیر المؤمنین علی علیه السلام در این باره می فرماید :

او یکی است ، و برایش در میان موجودات ، مانندی نیست .

برای او نه در خارج و نه در وهم و نه در عقل ، جز متصور نیست .

از این آیات و روایات به خوبی بر می آید ، که خدا یگانه و بی همتا است و نیز ذات او بسیط است و دارای جزئی نیست .

دلیل عقلی بر توحید ذاتی

عقل نیز دلالت دارد که خدا یکتا و بی همتا است و ذات او بسیط و تعدد ناپذیر است و اینک می کوشیم به اجمال به توضیح این حقیقت بر خیزیم . وجود خدا بی نهایت است و موجود بی نهایت تعدد بردار نیست ؛ اما چرا ؟ اگر موجودی ، محدود باشد ، وجود او ملازم آمیختگی با عدم و نیستی است . موجودات محدود در مکان و زمان ، ابتدا و انتهای وجود آنها پایان می پذیرد و به تعبیری معدوم می گردند و می توانیم بگوییم وجود او ، قبل و بعد از آن مکان و زمان حاصل ، نیست . بنابراین ، هر موجود محدودی با عدم آمیخته است و موجودی که با عدم آمیخته است ، خدا نیست ؛ زیرا قبل و بعد از زمان و مکان خاص وجود ندارد و به تعبیری ، حادث است و هر حادثی ، معلول و ناقص است . نتیجه آنکه خدا ، محدود نیست ؛ بلکه نامحدود و نامتناهی است . موجود نامحدود ، تعدد نمی پذیرد . اگر موجود نامحدود را متعدد بدانیم ، برای حفظ دوگانگی به ناگزیر هر یک را باید از جهتی و یا جهاتی نهایت پذیر بدانیم تا بتوانیم بگوییم ، این غیر از آن است ، زیرا اگر دو چیز از هر جهت عین یکدیگر باشند ، قطعاً دو موجود نخواهند بود . بنابراین ، موجود نامحدود و نامتناهی ، تعدد پذیر نیست ؛ زیرا اگر تعدد بپذیرد ، نامتناهی نخواهد بود .

به عبارت دیگر ، لازمه غیریت و دوگانگی ، آن است که وجود هر یک از آنها ، از وجود دیگری خارج باشد و آنجا که اولی است ، از دومی خبری نیست و بالعکس . این همان نهایت پذیری و محدودیت است ؛ در حالی که خدا نامحدود و نامتناهی است و در نتیجه دو گانه نیست . برای روشنی این مطلب ، به مثالی توجه کنید : اگر جسمی در همه ابعادش ،

به طور بی نهایت بزرگ گردد ، دیگر نمی توان جسم دیگری که آن نیز ، در تمام ابعادش بی نهایت است ، فرض نمود ؛ زیرا جسم نخست ، همه فضا و مکان را پر کرده و برای جسم دیگر مکان باقی نمانده است . با این فرض ، اگر جسم دومی را فرض کنید ، آن جسم یا قطعاً عین اولی خواهد بود و یا جسم نخست از جهتی و یا جهاتی متناهی و محدود است .

ذات خدا بسیط است و جزء ندارد

اگر فرض شود که ذات خدا مرکب از اجزائی است که بالفعل وجود دارند ، یا همه اجزای مفروض ، خدا و واجب الوجود هستند و یا دست کم ، بعضی از آنها ممکن الوجود و نیازمندند .

اگر همه اجزا ، خدا و واجب الوجود باشند و نیازی به یکدیگر نداشته باشند . بازگشت این فرض به تعدد خدا و واجب الوجود است که در بحث قبلی ، ابطال گردید .

اگر فرض شود که همه آنها به یکدیگر نیازمندند ، با فرض خدا و واجب الوجود بودن آنها ناسازگار است .

اگر فرض شود که یکی از آنها بی نیاز از دیگران است ، خدا ، همان موجود بی نیاز است و ترکیب مفروض ، به عنوان ترکیبی از اجزای حقیقی ، واقعیتی نخواهد داشت ؛ زیرا هر مرکب حقیقی نیازمند اجزای خود است .

اما اگر فرض شود که بعضی از اجزای آن ، ممکن الوجود است ، ناچار جزء ممکن الوجود مفروض ، معلول خواهد بود . اکنون اگر فرض شود که آن جزء ، معلول جزء دیگر است ، معلوم می شود که آن دیگری ، در واقع واجب الوجود یا خدا و دارای وجود مستقلی است و فرض ترکیب حقیقی بین آنها نادرست است .

و اگر فرض شود که جزء ممکن الوجود ، معلول واجب الوجود دیگری است ، لازمه اش تعدد واجب الوجود یا خدا است که بطلان آن ثابت گردید .

بنابراین ، فرض ترکیب ذات خدا یا واجب الوجود ، از اجزاء بالفعل به هیچ وجه فرض صحیحی نیست .

تثلیث

از دیدگاه اسلامی ، تثلیث (خدای پدر ، خدای پسر و خدای روح القدس) باطل است ، زیرا که از دو حال خارج نیست :

۱. یا هر یک از این سه خدا ، دارای وجود و شخصیت مجزا و جداگانه ای هستند ، یعنی هر یک از آنها خدایی

مستقل می باشند . در این صورت با یکتایی خدا مخالف است .

۲. یا این که سه خدا دارای یک شخصیت بوده ، و هر یک جزئی از آن را تشکیل میدهند ، در این صورت نیز

مستلزم ترکیب بوده و با بساطت خدا مخالف است .

قرآن در این باره می فرماید :

۱. " آنها که گفتند : خداوند همان مسیح فرزند مریم است به یقین کافر شدند ، (با این که خود مسیح گفت : ای بنی

اسرائیل . خداوند یگانه را ، که پروردگار من و شماست ، پرستش کنید ؛ زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد ،

خداوند بهشت را بر او حرام کرده است ؛ و جایگاه او دوزخ است ؛ و ستمکاران ، یار و یابوری ندارند "

۲. " ای اهل کتاب ، در دین خود غلو مکنید ، و درباره خدا جز (سخن) درست مگویید ، مسیح ، عیسی بن مریم ،

فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به مردم القا نمود و روحی از جانب اوست . پس به خدا و پیامبرانش ایمان

بیاورید و نگویید (خدا) سه گانه است . (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است . "

بنابراین ، از آیات قرآن کریم به خوبی بر می آید که عیسی (ع)، فرزند مریم است ؛ همچنان که خود مسیحیان نیز چنین عقیده دارند . حیات و مرگ انسان به دست خود نیست و کسی که حیات و مرگ او ، به دست خود نیست ، شایسته عنوان خدایی نیست . عیسی علیه السلام همانند مادرش هنگام گرسنگی غذا می خورد و بدین سان ، نیاز خود را رفع می نمود . نیاز ، نشانه امکان و فقر است و موجود ممکن و فقیر ، نمی تواند خدا باشد .

۲. توحید صفاتی

خدا واجد همه صفات کمال است و عقل و وحی بر وجود کمالات در ذات خدا دلالت می کنند . بنابراین ، خداوند ، دانا ، توانا ، زنده ، شنوا ، بینا و ... است . این صفات از نظر مفهوم یا یکدیگر تفاوت دارند . آنچه ما از « دانا » می فهمیم غیر از آن چیزی است که از « توانا » می فهمیم . اما آیا این صفات ، همان گونه که در مفهوم متفاوتند ، در وجود خارجی ، یعنی در وجود خدا نیز مغایرت دارند یا یک ذات است که هم دانا است و هم توانا ؟ در پاسخ باید گفت : از آنجا که مغایرت آنها در ذات خدا ، ملازم با کثرت و ترکیب در ذات الهی است ، صفات مزبور ، در عین اختلاف مفهومی ، در مقام عینیت ، وحدت دارند . به تعبیر دیگر ، ذات خدا در عین بساطت ، همه این کمالات را دارد و آن گونه نیست که بخشی از ذات خدا را علم ، بخشی دیگر را قدرت و بخش سوم را حیات تشکیل دهد . ذات خدا تماماً علم و تماماً قدرت و تماماً حیات و ... است .

برای روشنی بیش تر به این مثال توجه کنید : هر کسی از ما ، معلوم خدا و در عین حال مخلوق اویم . درست است که مفهوم « معلوم » غیر از مفهوم « مخلوق » است ، ولی در مقام تطبیق ، سراسر وجود ما معلوم و همچنین مخلوق خدا است ، نه اینکه بخشی از ذات ما ، معلوم خدا و بخش دیگر مخلوق او است . بنابراین ، در مقام مصداق ، هر یک عین دیگری و مجموع عین ذات ما است.

بدین سان ، صفات ذاتی خدا ، در عین قدیم و ازلی بودن ، عین ذات اویند . از این رو ، عقیده کسانی که صفات خدا را ازلی و قدیم ، ولی زاید بر ذات می دانند ، درست نیست؛ زیرا این نظریه در حقیقت از تشبیه صفات خدا به انسان سر چشمه گرفته است و از آنجا که صفات انسان ، زاید بر ذات اویند ، تصور شده است که در خدا نیز چنین است ؛ حال آنکه خدا به هیچ چیز مانند و شبیه نیست . امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید :

خدا از ازل پروردگار ما بوده و هست ، و پیش از آنکه معلوم و مسموع و مبصر و مقدوری وجود داشته باشد ، علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات او بودند .

۳. توحید در خالقیت

توحید در خالقیت به این معنا است که در عالم ، آفریدگار و خالق جز خدا ، وجود ندارد و هر موجودی که لباس هستی پوشیده است ، مخلوق و آفریده او است . قرآن و عقل آدمی نیز بر این توحید گواهی میدهند . قرآن در این باره می فرماید :

" بگو : خدا خالق همه چیز است و او است یکتا و پیروز ."

" این است خداوند ، پروردگار شما که آفریننده همه چیز است ، جز او خدایی نیست ."

از این آیات بر می آید که خدا، آفریننده هر چیزی است که لباس هستی به تن کند. همچنین علاوه بر وحی، عقل نیز بر توحید در خالقیت گواهی میدهد؛ زیرا خدا واجب الوجود است و همه اشیا غیر از خدا ممکن و نیازمند است و تبعاً وجود آنها از خدا است.

البته، توحید در خالقیت به معنای نفی اصل علیت در نظام هستی نیست؛ زیرا وجود علت و نیز علیت اشیا، از مظاهر اراده خدا به شمار می روند. خدا است که به خورشید و ماه گرمی و درخشندگی عنایت کرده است و هر گاه بخواهد، این ویژگی را از آنها می گیرد. از این رو، آفریدگاری یکتا و بی همتا است. قرآن نیز نظام علیت را در عالم تأیید می کند:

"خدا [همان کسی است] که بادهای را می فرستد، تا ابرهایی را به حرکت در آورند، سپس آنها را در پهنه آسمان ان گونه که بخواهد می گستراند و متراکم می سازد."

در این آیه، به روشنی به تأثیر باد در به حرکت در آوردن ابرها، تصریح شده است. همچنین قرآن به پیامبرانی مانند حضرت عیسی علیه السلام آفرینش را نسبت می دهد، که به اذن و قوه خدا است. گستره خالقیت خدا نسبت به همه پدیده ها، مستلزم آن نیست که کارهای زشت بندگان به خدا نسبت داده شود؛ زیرا هر پدیده ای به دلیل آنکه یک موجود امکانی است، نمی توان بدون استناد به قدرت و اراده کلی خدا، جامه هستی ببوشد؛ اما در مورد انسان از آنجا که وی موجودی مختار و دارای اراده است؛ در فعل خود به تقدیر الهی، تصمیم گیری می کند و چگونگی شکل پذیری فعل از نظر اطاعت و معصیت به تصمیم گیری و اراده او بستگی دارد. خدا، اراده کرده است که ادمی، افعال خود را از سر اختیار انجام دهد و اعتقاد به جبر با اراده خدا ناسازگار است.

۴. توحید در ربوبیت

توحید در ربوبیت، به معنای آن است که تنها خدا در اداره و تدبیر و کارگردانی جهان و انسان مؤثر است. توحید در ربوبیت دو جلوه دارد: تدبیر تکوینی و تدبیر تشریحی. از تدبیر تشریحی در عنوان جداگانه ای سخن خواهیم گفت. اکنون به توضیح توحید در قلمرو و تدبیر تکوینی می پردازیم:

مقصود از تدبیر تکوینی، کارگردانی جهان آفرینش است، بدین معنا که اداره جهان هستی، همانند ایجاد و احداث آن، فعل خداوند یکتا است. در کارهای بشری تدبیر از احداث، تفکیک پذیر است؛ مثلاً فردی کارخانه می سازد و دیگری آن را اداره میکند؛ ولی در عالم آفرینش، آفریدگار و کارگردان یکی است، و نکته آن، این است که تدبیر جهان جدا از آفرینش گری نیست.

تاریخ انبیا نشان میدهد که مسئله توحید در خالقیت مورد مناقشه امت های آنان نبوده و اگر شرکی در کار بوده، بیش تر مربوط به تدبیر و کارگردانی عالم بوده است. برای مثال، مشرکان عصر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام تنها به یک خالق اعتقاد داشتند؛ ولی به غلط می پنداشتند که ستاره، ماه یا خورشید مدبر جهانند و مناظره ابراهیم علیه السلام نیز با آنان بر سر همین بوده است.

از آیات قرآن استفاده می شود که مشرکان عصر رسالت نیز بخشی از سر نوشت خود را در دست معبودهای خود می دانستند. قرآن می فرماید:

"و آنان غیر از خدا، معبودانی برای خود برگزیدند تا مایه عزتشان باشد."

"آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند؛ ولی آنها [بتان] نمی توانند آنان را یاری کنند؛ آنان [مشرکان] بسان سپاهی در خدمت بتهایند."

قرآن در آیات متعددی به مشرکان هشدار می دهد که شما چیزهایی را می پرستید که قادر نیستند به خود و پرستش کنندگان خود سود و زبانی برسانند. این دسته از آیات حاکی از آن است که مشرکان عصر پیامبر علیه السلام به سود و زیان رساندن معبودان خود معتقد بوده اند و این امر انگیزه آنان به پرستش بتان بوده است. قرآن در برخی آیات، مشرکان را نکوهش می کند که چرا برای خدا در امر تدبیر همتا یابی فرض کرده و یا برای آنها شئون خدایی قائل شده اند.

مشرکان، بتان را در پیروزی و مصونیت از خطر در سفر و نظایر آن، مؤثر می شمردند. و حتی شفاعت را حق آنان می دانستند و بر آن بودند که بتان بدون اجازه خدا، حق شفاعت دارند و در برخی موارد، پرستش بت را وسیله نزدیکی به خدا می دانستند. قرآن از زبان مشرکان در روز رستاخیز نقل می کند که آنان در نکوهش خود و بتان چنین می گویند: به خدا سوگند، ما در گمراهی آشکاری بودیم؛ زمانی که شما [بتان] را با خدا یکسان می گرفتیم.

البته مشرکان معاصر پیامبر گرامی اسلام علیه السلام در برخی امور مانند روزی دادن، زنده کردن و میراندن و تدبیر کلی جهان، موحد بودند. قرآن می فرماید:

بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، یا چه کسی مالک [و خالق] گوش و چشم ها است و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد و چه کسی امور [جهان] را تدبیر می کند؟ بزودی [در پاسخ] می گویند: خدا بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی کنید؟

اما توحید در ربوبیت، به معنای کشیدن خط بطلان بر هر نوع اندیشه تدبیر مستقل از اذن الهی برای غیر خدا است و دلیل توحید ربوبی روشن است؛ زیرا در مورد جهان و انسان، کارگردانی دستگاه خلقت جدا از آفرینش آن نیست و اگر خالق جهان و انسان یکی است، مدبر آنها نیز یکی بیش تر نیست. به دلیل همین پیوند روشن میان خالقیت و تدبیر جهان است که خدای متعال در قرآن، آنجا که سخن از آفرینش آسمان ها به میان می آورد، خود را مدبر جهان می خواند و می فرماید:

"خداوند همان کسی است که آسمان ها را، بدون ستون هایی که برای شما دیدین باشد، بر افراشت، سپس بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند؛ کارها را او تدبیر می کند."

قرآن در آیه ای دیگر هماهنگی نظام آفرینش را دلیل یگانگی مدبر جهان دانسته است:

"اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بود، نظام آنها به تباهی می گرایید."

البته توحید در تدبیر، با اعتقاد به مدبرهای دیگری که با اذن خدا انجام وظیفه می کنند مانند فرشتگان منافات ندارد.

۵. توحید در تشریح و تقنین

توحید در تشریح به این معنا است که قانون گذاری و تشریح فقط ویژه خدا است؛ زیرا کسی که می تواند زمام امور زندگی بندگان خدا را به دست گیرد، جز خدا نیست. انسان خواهان زندگی اجتماعی است و هر اجتماعی نیازمند قانون است. قانون گذار باید دو ویژگی را دارا باشد:

اول. انسان شناس باشد؛ یعنی به همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان به طور دقیق آگاه باشد. نسخه پزشک در صورتی دقیق و کامل است که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط

روحی او تجویز کند . انسان شناسی کامل تر از خدا وجود ندارد ؛ زیرا هیچ کس آگاه تر از سازنده و خالق انسان به انسان نیست .

دوم . از هر نوع سود جویی پیراسته باشد ؛ زیرا قانون گذاران ممکن است تحت تاثیر منافع شخصی ، گروهی ، قبیله ای و حزبی قانون وضع نمایند . تنها خدا است که عاری از این خصیصه است ؛ زیرا نفعی در اجتماع ما ندارد و همچنین عاری از حس سود جویی است .

قرآن کریم نیز قانون گذاری و تشریح را از آن خدا می داند و می فرماید ، هیچ کس حق ندارد به غیر آنچه خدا فرمان داده است ، داوری کند :

" و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است ، حکم نکند ، ستمگر است "

البته برخی احکام قرآن احتیاج به تبیین دارند که این وظیفه پیامبر و ائمه اطهار است و آنان نیز رسالت تبیین را به عالمان و اسلام شناسان راستین محول کرده اند . فقیهان و مجتهدان نیز ، قوانین و احکام الهی را کشف و سپس بیان می نمایند .

۶. توحید در اطاعت

توحید در اطاعت به این معنا است که تنها خدا را باید اطاعت کرد ، انسان باید سخن او را بشنود و عمل کند . جهان هستی ، از جمله انسان و همه توانایی هایش وابسته به خدا و از ان اویند و از این رو ، تنها او شایسته اطاعت است . بدین دلیل است که قرآن تنها اطاعت خدا را توصیه می کند :

پس تا می توانید از مخالفت خدا بپرهیزد و به سخن او گوش فرا دهید و از فرمانش اطاعت کنید و انفاق کنید که برای شما بهتر است .

همچنین اطاعت از پیامبر اطاعت از خدا است .

اما مقصود اطاعت از پیامبر چیست ؟ یکی از وظایف پیامبر ابلاغ پیام خدا است که به دو صورت انجام می گیرد :

دریافت و ابلاغ آیات الهی که بر قلب پیامبر علیه السلام نازل می شوند ؛

تبیین آیات الهی که در قالب احادیث متجلی شده اند .

الفاظ احادیث مربوط به خود پیامبر ، ولی معنای آن از خدا است . البته پیامبر غیر از مقام ابلاغ و تبیین وحی ، مقامات دیگری از جمله فرماندهی دارد و برای اصلاح و اداره جامعه اسلامی امر و نهی صادر می کند ، دستور جهاد می دهد ، بسیج عمومی اعلام می کند و ... که باید از این دستورها نیز اطاعت کرد .

همچنین قرآن دستور می دهد که از اولی الامر و نیز از پدر و مادر اطاعت کنید ... مصدق بارز اولی الامر ، ائمه اطهار ، سپس اسلام شناسان راستین ، یعنی فقیهان و مجتهدانند . پیروی از پدر و مادر مشروط به این است که معصیت خدا در آن نباشد . امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید :

حق پدر و مادر بر فرزند آن است که فرزند ، از فرامین آنها جز در نافرمانی خدا اطاعت کند .

۷. توحید در حاکمیت

منظور از توحید در حاکمیت این است که حق حکومت اصالتاً مربوط به خدا است و حکومت دیگران باید به انتصاب و اجازه خاص یا عام او باشد . حکومت پیامبران و اولیای الهی همگی به اذن خدا است . انسان ها در هیچ دوره ای بدون حکومت نبوده اند و اصولاً جامعه بر دو پایه استوار است : یکی قانون و دیگر ، مجریان قانون . در اسلام حکومت هدف

نیست ؛ بلکه از آنجا که اجرای احکام و قوانین و تأمین اهداف عالی آن ، بدون تشکیلات و سازمان سیاسی امکان پذیر نیست ، نیازمندی به حکومت پیش می آید ؛ چنان که پیامبر شخصاً دولت و حکومت تشکیل داد . قرآن در این باره می فرماید : حکومت برای کسی جز خدا نیست ؛ فرمان داده است که فقط او را بپرستید .

از این آیه به خوبی بر می آید که حکومت تنها از آن خدا است . البته اینکه حکومت تنها از آن خداست ، به این معنا نیست که هیچ انسانی حق حکومت ندارد ؛ همان گونه که خوارج در زمان امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین باوری داشتند . آنان خطاب به آن حضرت می گفتند :

حکومت از آن خدا است نه برای تو و نه برای یاران تو .

خوارج از این شعار ، که به ظاهر پیروی از قرآن بود ، معنای باطلی اراده کرده بودند و می خواستند بگویند که اصولاً نباید در زمین ، حاکم و امیری باشد هر چند حکومت او مورد تأیید خدا باشد . نتیجه این شعار ، هرج و مرج جامعه اسلامی است . از این رو امیر المؤمنین علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود :

سخنی است حق که از آن باطل اراده می کنند . اری حکم ، جز از آن خدا نیست ؛ ولی اینان گویند فرمانروایی را جز خدا روا نیست .

بنابراین ، معنای توحید در حاکمیت این است که حکومت از آن خدا است و کسانی که حکومت می کنند باید صلاحیت آنها مورد تأیید خدا و قرآن و روایات باشد .

۸. توحید در عبادت

یکتاپرستی ، اساس دعوت همه پیامبران الهی در تمام ادوار تاریخ است . همه انسانها باید خدای یگانه را بپرستند و از پرستش موجودات دیگر بپرهیزند . قرآن در این براه می فرماید :

ما در میان هر امتی ، رسولی برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب ورزید .

بگو : ای اهل کتاب . بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خدای یگانه را نپرستین و چیزی را شریک او قرار ندهیم .

قرآن کریم در این آیه ، یکتا پرستی را اصل مشترک میان تمام شرایع آسمانی می شمارد .

همه ما در نماز ، به توحید در عبادت گواهی می دهیم و اعلام می داریم : ای خدا . ما فقط تو را می پرستیم .

بنابراین از آیات بر می آید که توحید در عبادت اصل مسلم همه ادیان است و هیچ مسلمانی با این مخالفت ندارد . اگر اختلافی در این باره وجود دارد ، مربوط به مصادیق است که برخی از مسلمانان ، برخی افعال را عبادت می دانند ؛ در حالی که برخی دیگر آن را تکریم و تعظیم می دانند .

برای روشنی این بحث باید عبادت را تعریف کنیم : عبادت آن است که انسان در برابر موجودی خضوع کند با این اعتقاد که او به طور مستقل سر نوشت جهان و انسان را او یا بخشی از سرنوشت آنها را در دست دارد و به تعبیر دیگر رب و مالک جهان و انسان است . از این تعریف روشن می شود که چرا سجده در برابر بت ، عین شرک و بت پرستی است و سجده ملائکه بر آدم و سجده فرزندان یعقوب بر یوسف ، عین توحید است . مشرکان در برابر بت سجده می کردند ؛ زیرا معتقد بودند که بتان ، مستقل از خدا ، حق شفاعت دارند و عامل پیروزی در جنگ و دفع خطر در سفرند ، ولی سجده ملائکه بر آدم و سجده فرزندان یعقوب بر یوسف ، به این اعتقاد بود که اولاً آنها در سرنوشت انسان و جهان مستقل از خدا دخالت ندارند ، و ثانیاً به فرمان خدا و یا تکریم و تعظیم عبد صالح خدا بوده است و این امر چیزی جز عبادت خدا

نیست . با توجه به این معیار ، می توان مرز شرک و توحید را باز شناخت . بنابراین سجده بر بت شرک است ، اما بوسیدن حجر الاسود و طواف به دور خانه خدا و سعی صفا و مروه شرک نیست ؛ زیرا مسلمانان باور ندارند که سنگ و کوه ، خدایند و مبدأ آثار خدایی اند . اگر چنین باوری داشته باشند ، در ردیف مشرکان قرار می گیرند . برخی می پندارند که توسل به انبیا و اولیای الهی و تبرک جستن به آثار و شفاعت از آنان شرک است که جای دارد اینکه به اجمال این مسئله را مورد بررسی قرار داده و پاسخ آن را از منابع دینی به دست آوریم .

توسل به اولیای الهی

توسل

با توجه به معنای عبادت ، بی گمان توسل و تعلق به غیر خدا هنگامی شرک محسوب می شود که ما برای آنها در اثر بخشی بدون اذن خدا اصالت و استقلال قائل شویم ؛ ولی اگر آنها را وسایلی بدانیم که به مشیت و اذن الهی اثر بخشی دارند و ما را به نتیجه مطلوب می رسانند ، از مسیر توحید خارج نشده ایم . ادای واجبات و مستحبات ، همچون نماز ، روزه ، زکات و ... همگی وسایل معنوی تقرب به خدایند ؛ اما وسایل معنوی منحصر به این امور نیستند . برخی دیگر از آنها عبارتند از :

توسل به نام ها و صفات حسنی الهی . قرآن در این باره می فرماید : و لله الأسماء الحسنی فادعوه بها . "اسماء حسنی مخصوص خداوند است ؛ پس خدا را به آنها بخوانید" .

در دعاهاى ماثور ، توسل به اسما و صفات الهی فراوان به چشم می خورد .

توسل به دعای صالحان که برترین آنان ، توسل به دعای پیامبران و اولیای خاص خدا است .

قرآن مجید به کسانی که بر خویشتن ستم کرده اند ، فرمان می دهد که سراغ پیامبر روند و هم خود طلب مغفرت کنند و هم پیامبر برای آنان طلب مغفرت کند و نوید می دهد که در این صورت ، خدا را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت : و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفرو الله واستغفر لهم الرسول لو جدوا لله تواباً رحيماً .

"اگر این مخالفان ، هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمان های خدا زیر پا می نهادند] ، نزد تو می آمدند و از

خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد ، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند ."

از آیات قرآن بر می آید که در امت های پیشین نیز چنین سیره ای جریان داشته است . برای مثال ، فرزندان حضرت

يعقوب عليه السلام از پدر خواستند که برای آنان از خدا طلب آمرزش کند و حضرت يعقوب نیز در خواست آنان را

پذیرفت و وعده استغفار داد :

"گفتند : پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطا کار بودیم . گفت : به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش

می طلبم که او آمرزنده و مهربان است ."

ممکن است برخی اشکال کنند که توسل به دعای صالحان در صورتی با توحید سازگار است که شخص مورد توسل در

قید حیات باشد ؛ ولی اکنون که انبیا و ائمه اطهار از دنیا رفته اند ، توسل به آنان درست نیست . حتی اگر فرض کنیم که

شرط توسل به نبی یا ولی خدا حیات است ، توسل به آنها عملی غیر مفید است نه شرک ؛ اما ما معتقدیم که انبیا و

اولیای الهی در حیات برزخی اند . خداوند به صراحت می فرماید : شهدای راه حق ، زنده اند و انبیا و اولیای الهی که بیش تر آنها در زمره شهدایند و مقامی برتر دارند ، از حیاتی برتر برخوردارند . همچنین ، همه مسلمانان در پایان نماز شخص پیامبر گرامی اسلام (ص) را خطاب قرار داده ، می گویند : السلام علیک ایها النبی و رحمۃ الله و برکاته . آیا سلام به پیامبر عمل لغوی است و پیامبر سلام ها را نمی شنود و هیچ پاسخی نمی دهد ؟ بی شک پیامبر خدا زنده و در حیات برزخی است و همه سلام ها را می شنود و پاسخ می دهد . دلیل عقلی نیز بر جاودانه بودن روح آدمی - که حقیقت انسان است - گواهی می دهد.

بزرگداشت انبیا و اولیای الهی

برخی فرقه های مسلمان بزرگداشت پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) آن حضرت را شرک می پندارند ؛ اما از این نکته غافلند که هر کس انبیا و اولیای الهی را تکریم می کند ، برای آنان شأن خدایی قائل نیست و تنها چون مورد عنایت خداوندند ، آنان را تکریم می کند و چنین عملی شرک نیست ؛ بلکه عین توحید است . قرآن و روایات نیز این حقیقت را تأکید کرده اند : قل لا أسئلكم علیه أجرأ إلا المودة فی القربی .

"بگو من برای ادای رسالت خدا از شما پاداشی نمی طلبم جز محبت به بستگان و نزدیکانم ."
فالذین آمنو به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی أنزل معه أولئک هم المفلحون .

"پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری اش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند ، آنان همان رستگارانند ."

خدای در این آیه برای رستگاران چهار ویژگی می شمارد : ایمان به پیامبر ، تکریم او ، یاری کردن او و پیروی از آنچه بر او نازل شده است . منظور از « عزروه » همان تکریم و تعظیم پیامبر است و تکریم او منحصر به روزگار حیات مادی نیست ؛ همان گونه که ایمان به او نیز چنین نیست . روایات نیز بر وجوب محبت به پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) او پای می فشارند ؛ چنان که پیامبر گرامی اسلام فرمود :

"کسی مومن نیست مگر مرا بیش از خود دوست بدارد و فرزندان مرا بیش از فرزندانش ، و خاندان مرا بیش از خاندان خود ."

از این آیات و روایت به خوبی بر می آید که تکریم و بزرگداشت انبیا و اولیای الهی مورد تأکید قرآن است . اکنون با دو سؤال مواجهیم : اول . چه سودی از مهر ورزیدن به پیامبر و خاندان او عاید انسان می شود ؟ دوم . شیوه تکریم و مهر ورزیدن به پیامبر(ص) و خاندان(ع) او چگونه است ؟

در پاسخ به سؤال اول می توان گفت : محبت به انسان با کمال و فضیلت ، نردبان صعود انسان به سوی کمال است . هر گاه انسان ، کسی را از صمیم دل دوست بدارد ، می کوشد خود را همگون او سازد و آنچه مایه خرسندی او است ، انجام دهد و آنچه او را آزار می دهد ، ترک نماید . بی شک ، وجود چنین روحیه ای در آدمی سبب تحول و کمال او می شود . کسانی که به زبان اظهار علاقه می کنند ، ولی در عمل با محبوب خود مخالفت می ورزند ، محبت واقعی ندارند .

اما در پاسخ به سؤال دوم می توان گفت : بی گمان محبت قلبی ، در گفتار و کردار آدمی بازتاب عملی دارد . از بازتاب های محبت به پیامبر و خاندان او ، پیروی از اعمال آنان است ؛ ولی این محبت درونی ، می تواند به صورت های دیگری نیز خود را نشان دهد که در عرف مردم رایج است . البته چنین نشانه های محبتی باید اعمال مشروع باشند نه حرام ؛

مانند بزرگداشت آنان در سالروز ولادت و حزن در سالگرد وفات یا شهادت آنان ، و همچنین است آذین بندی در روزهای ولادت و روشن کردن چراغ و بر افراشتن پرچم و برپایی مجالس برای ذکر فضایل و مناقب آنان ، حفظ آثار آنان و یا بوسیدن آثار بر جای مانده و منتسب به آنان . از این رو ، بزرگداشت پیامبر(ص) در ایام ولادت یک سنت مستمر در میان مسلمانان است . همچنین ، یکی از نشانه های تکریم محبوب ، ساختن بنای یادبود بر مزار او است . قرآن نیز این مسأله را در آیه مربوط به اصحاب کهف مورد تأیید قرار می دهد . هنگامی که مکان اختفای اصحاب کهف کشف شد ، دو گروه در کیفیت تکریم با هم اختلاف پیدا کردند . گروهی گفتند باید بر قبر آنان بنای یادبود ساخته شود و گروهی دیگر گفتند باید بر قبر آنان مسجدی بنا شود . قرآن هر دو پیشنهاد را با لحن پذیرش یاد می کند . اگر این پیشنهاد ها مخالف اصول اسلام بود ، قرآن ، موضعی دیگر بر می گزید و انها را انکار می کرد . از این رو ، سنت اسلامی نیز بر این تعلق گرفته که مسلمانان بنای یاد بود و مسجد سازی در کنار قبر پیامبر و اهل بیت او را حفظ کنند .

تبرک جستن به آثار اولیای الهی

برخی بر آنند که تبرک جستن به آثار اولیای الهی شرک است و از این رو کسی را که محراب و منبر پیامبر را می بوسد و از آنها تبرک می جوید ، مشرک می خوانند . با توجه به معنای توحید و شرک مشخص میگردد کسانی که به این آثار تبرک می جویند ، برای پیامبر و آثارش الوهیت قائل نیستند ؛ بلکه تکریم و مهر به پیامبر سبب می شود تا آثار منسوب به او را بیوسند ؛ پیامبری که افتخار او این است که عبد و بنده صالح خدا است و پیام خدا را به انسان ها ابلاغ کرده و در این راه سختی های فراوانی را به جان خریده است . قرآن تبرک جستن به آثار اولیای الهی را تأیید می کند . در ماجرای حضرت یعقوب علیه السلام وقتی ایشان از فراق یوسف واز شدت گریه ، بینایی خود را از دست می دهد ، حضرت یوسف به برادران خود میگوید : "پیراهن مرا ببرید و بر دیدگان پدرم بیفکنید تا او بینایی خود را باز یابد . حضرت یعقوب پیراهن یوسف را بر دیدگان خود می افکند و همان دم ، بینایی خود را باز می یابد :"

اذهبو بقمیصی هذا فאלقوه علی وجه ابي یأت بصیراً . " [یوسف گفت] این پیراهن مرا ببرید ، و بر صورت پدرم بیندازید ، بینا می شود "

فلما أن جاء البشیر ألقاه علی وجهه فارتد بصیراً .

"هنگامی که بشارت دهنده فرا رسید آن [پیراهن] را بر صورت او افکند ، ناگهان بینا شد . "

حال اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم پیامبران (ص) را بر دیده بگذارد و قبر ضریح اولیای الهی(ع) را به احترام ببوسد و یا به آنها تبرک جوید و معتقد باشد که خداوند در این خاک و آثار ، اثری نهاده است و در این کار از حضرت یعقوب پیروی کند ، عملی موحدانه انجام داده است نه مشرکانه .

چند پرسش

- ۱- آیا خداوند غیر مسلمانانی که کار خیر انجام می دهند را نیز جزای خیر می دهد؟
پاسخ: عدالت الهی ایجاب می کند که هر کس پاداش کارش را متناسب با قصد و غرض واقعیش دریافت کند . یعنی اگر قصد او این است که به قدرت و ثروت و متاع دنیا برسد ، خدا او را به دنیا برساند . اگر فعل او به انگیزه ثواب آخرت باشد ، به بهشت برسد و اگر به منظور نزدیکی و قرب به خدا باشد ، او را به قرب خود برساند . عدل الهی ایجاب

می کند کسانی را که خیر خواه مردم هستند و به آنان خدمت می کنند و برای کسب حقیقت یا فضیلت تلاش می کنند ، از پاداش محروم ننماید . درجات پاداش یا مجازات نیز متناسب با کمیت ، کیفیت و انگیزه های بندگان منظوری شود.

۲- آیا شفاعت با عدالت خداوند سازگار است ؟

اصل شفاعت ، منافاتی با عدل الهی ندارد . انسان صالح که عمری صادقانه عمل کرده است ولی گاه از او خطایی بسیار کوچک سرزده است ، مستحق لطف الهی است و این لطف ، نادیده گرفتن خطاهای کوچک و پاداش اعمال و کردار صالح بسیار اوست . خداوند عادل کسی را بی حساب مستحق شفاعت نمی داند. قرآن کریم می فرماید : " شفاعت مخصوص خدا است و اگر غیر خدا کسی را شفاعت کنند با اجازه او انجام خواهد شد". این افراد نمی توانند کسی را شفاعت کنند مگر اینکه مورد رضایت خدا باشد. رضایت خداوند منطبق بر عدل است و به ظلم تعلق نخواهد گرفت

عدل الهی

صفت عدل - که از صفات فعل خداوند است - در تفکر اسلامی ، اهمیت ویژه ای دارد ، به گونه ای که به نظر امامیه عدل الهی از اصول دین و مذهب به شمار می رود ؛ زیر اساس بسیاری از عقاید امامیه را شکل می دهد . این صفت ، پیوند نزدیکی با صفت حکمت الهی دارد ؛ زیرا یکی از معانی حکیم بودن خدا آن است که کار زشت و قبیح انجام نمی دهد و چون ظلم یکی از کارهای قبیح است ، خدا از آن پاک و منزّه است . در نتیجه ، همه اعمال خدا ، متصف به صفت عدل می شود.

معنا و اقسام عدل

مقصود از عدل قرار دادن هر چیز و هر کس در جای مناسب خود است . امام علی علیه السلام در روایتی عدل را چنین معنا می فرماید :

"عدالت ، هر چیز را در جای خود می نشاند"

بنابراین معنا ، خدا در جهان تکوین و تشریح هر چیز و هر کس را در جای بایسته و شایسته خود قرار داده است به گونه ای که حق هیچ کس تباه نمی گردد .

دلیل اینکه خدا هیچ گاه کار زشت و ظالمانه انجام نمی دهد و تمام افعال او ، متصف به صفت عدل است ، این است که فاعلی که به عمل زشت و ظالمانه دست می زند ، یا از قبح و زشتی آن آگاه نیست و یا به اعمال ظالمانه نیازمند است تا نیازی از نیازهای خود را بر طرف سازد و یا صفات ناپسندی نظیر کینه توزی ، حسادت و احساس حقارت موجب چنین اعمالی شده اند . از آنجا که هیچ یک از این عوامل را نمی توان در ذات مقدس خداوند یافت و او کمال مطلق و عاری از

هر نقص و کاستی است ، خدا هیچ گاه عمل ظالمانه و زشت انجام نمی دهد . برای روشنی بیش تر ، جای دارد به اقسام عدل الهی اشاره کنیم :

۱. عدل تکوینی

معنای عدل در نظام تکوین یا جهان خلقت آن است که خدا در چنین نظامی به هر موجودی به اندازه شایستگی و قابلیت او نعمت داده است و به تعبیری خدا به اندازه ظرفیت و شایستگی هر شیء به او وجود و کمال افاضه کرده است و اجزای جهان در یک هماهنگی دقیق بر اساس قوانین ثابت با هم پیوند دارند ، به گونه ای که نظم حاکم بر موجودات و کل نظام خلقت ، گواه روشنی بر چنین عدلی است . در روایات نیز آمده است که جهان بر عدالت استوار شده است که این معنا به عدالت تکوینی اشاره دارد .

۲. عدل تشریحی

عدل تشریحی بدین معنا است که تکالیفی که خدا به وسیله پیامبران بر مردم نازل کرده است ، بر پایه عدل و دادگری است ؛ یعنی اولاً همه احکام لازم برای سعادت انسان را فرو فرستاده است و ثانیاً هیچ کس را بیش از توان و ظرفیتش مکلف نساخته است و به تعبیری توان و قابلیت انسان را در نظر گرفته و به اندازه ظرفیت وجودی اش ، احکام را مقرر ساخته است. قرآن در این باره می فرماید :

"ما هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید ؛ و به آنان هیچ ستمی نمی شود ."

۳. عدل جزایی

عدل جزایی ، به این معنا است که خدا در روز قیامت میان افراد به عدل داوری می کند و حق کسی را تباه نمی کند ؛ یعنی میان افراد نیکو کار و بدکار به یکسان داوری نمی کند و پاداش هر کس را متناسب با اعمال او می دهد . همچنین عدالت جزایی خدا اقتضا می کند که افرادی که به آنها تکلیفی ابلاغ نشده است ، مجازات نشوند . قرآن در این باره می فرماید :

"ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم ، پس به هیچ کس ستمی نمی شود ."

"آیا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار می دهیم ، یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟"

"ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد ، مگر پیامبری مبعوث کرده باشیم [تا وظایفشان را بیان کند .]"

البته اگر ثواب و عقاب اخروی را نتیجه تجسم اعمال دنیوی انسان بدانیم و در واقع پاداش و عقاب اخروی چیزی جز ظهور واقعی عمل دنیوی نباشد و همچنین تجسم اعمال در آخرت ، از قوانین و سنت های عالم تکوین باشد ، چنین عدلی در زمره عدل تکوینی قرار می گیرد .

در باب عدل الهی نیز سؤالاتی از این قبیل مطرح است :

همه ما با حوادث ناخوشایندی از قبیل آفات ، بلاها ، طوفان ها ، زلزله ها ، دردها ، رنج ها و جنگ ها مواجهیم ، آیا اینها با عدالت الهی سازگارند ؟ ما با مرگ که بسیار رنج آور است ، رو به روییم آیا مرگ با عدل الهی سازگاری دارد ؟ نیز در جوامع انسانی با ظلم و تجاوز انسان های ستمگر مواجهیم ، آیا چنین اعمالی با عدالت الهی سازگاری دارند ؟ پاسخ این پرسش ها در بحث های شرور و معاد روشن خواهد شد .

مسئله شر

از مسائل مهم در حوزه دین پژوهشی، مسئله شر است که همواره ذهن متفکران دینی را به خود مشغول داشته است. پیشینه این مسئله، تاریخی به بلندای تاریخ انسان دارد. آدمیان از همان روزهای نخستین که پا به عرصه هستی گذاشته اند و با تمام وجود به خالق خود و جهان اعتراف واذعان کرده اند، مسائلی نظیر بیماری ها، قتل ها، غارت ها، دزدی ها و حوادث طبیعی از قبیل آتشفشان ها، زلزله ها، برای آنان مطرح بوده و نسبت این مسائل را با آفریدگار هستی سنجیده اند. اگر خداوند قادر و عالم و خیر خواه مطلق است، چرا مانع پیشامدهای ناگوار نمی شود؟ چرا انسان باید به این حوادث دچار شود؟

تعریف و اقسام شر

مسئله شر، یکی از صفات سه گانه خدا - علم، قدرت مطلق و خیر خواهی - را به چالش می طلبد؛ زیرا خدای ادیان، خدایی است که هم عالم و قادر مطلق است و هم کاملاً خیر خواه. امید داریم در این بحث راه حل های مناسبی را برای مسئله شرور پیش کشیم. در آغاز لازم است به تعریف و ذکر اقسام شر بپردازیم. به نظر می رسد که مفاهیم خیر و شر یا خوبی و بدی از مفاهیم بدیهی و روشن است که همه انسان ها کما بیش آنها را درک می کنند. ساختار وجودی آدمی به گونه ای آفریده شده است که این مفاهیم را می فهمد. همگان به خوبی عدالت و بدی ظلم حکم می کنند. به همین دلیل از ورود به بحث های پیچیده ای که درباره تعریف خیر و شر صورت گرفته اجتناب می کنیم و سعی می کنیم با اشاره به مصادیق و موارد شر، مفهوم آن را روشن کنیم. گاهی به جای تعریف یک مفهوم با الفاظ و مفاهیمی روشن تر مصادیق به عنوان نمونه ذکر می شوند تا مفهوم روشن گردد.

به طور کلی شر را به دو قسم تقسیم می کنند: شر اخلاقی و شر طبیعی. گاه شر نتیجه عامل انسانی است که به آن شر اخلاقی می گویند؛ مانند دزدی، قتل، غارت و جنگ. گاهی دیگر، شرور بدون مداخله عامل انسانی پدید می آید که به آن شر طبیعی می گویند؛ مانند زلزله، آتشفشان، سیل، طوفان و طاعون.

از بررسی این شرور - اعم از طبیعی و اخلاقی - به دست می آید که آنها، از آن رو شر به شمار می آیند که موجب رنج و ناراحتی انسان می شوند و اگر هیچ گونه رنج و ناراحتی از آنها به انسان نرسد، شر نیستند. همچنین اگر تفکر شخص به گونه ای باشد که امور شرورانه را عامل رنج و ناراحتی خود نداند، بلکه آنها را عوامل تکامل ساز بداند، شر معنا و مفهوم نمی یابد.

بنابراین، در بحث شرور، انسان خود را محور قرار می دهد و هر چه را باعث آزار و زیان او شود، شر می پندارد و آنچه را در نیل به هدف، او را یاری رساند، خوب و خیر می شمارد.

حال که تا اندازه ای با مفهوم شر آشنا شدیم، به راه حل هایی که برای این مسئله مطرح کرده اند، اشاره می کنیم.

راه حل های مسئله شرور

اندیشمندان دینی پاسخهای متعددی به مسأله شرور داده اند برخی از این پاسخها عام است و شامل همه انواع شر می شود و برخی از آنها فقط دسته ای از شرور را پاسخ می گوید. در اینجا به برخی از این پاسخها اشاره می کنیم.

۱- شر ، لازمه جهان مادی است

این دیدگاه بر آن است که در عالم شر وجود دارد ، اما لازمه جهان مادی است و جهان مادی در مجموع خیر است . از این رو ، خلقت جهان بهتر از عدم آن است .

از آنجا که خداوند ، قادر ، عالم و خیر خواه مطلق است و ذات او خیر محض است ، هر چه از او صادر شود ، خیر است . خدا عوا لم مختلفی آفریده است : عالمی از ملائکه و فرشتگان که خیر هستند و هیچ شری در آنها نیست ، تنها شری که می توان در آنجا فرض کرد ، محدودیت وجودی آنها است ؛ ولی هیچ تضاد و تزاممی با هم ندارند . اما لازمه عالم ماده علاوه بر محدودیت وجودی ، تزامم و تضاد است . ممکن نیست که عالم ماده بی تزامم و تضاد آفریده شود . وجود آتش در مجموع خیر است و می تواند برای زندگی آدمیان مفید باشد ؛ اما گاه زیان نیز می رساند و درد و رنج نیز می آفریند .

بنابراین ، وجود جهانی مادی که هیچ گونه تنازع و تزاممی در آن نباشد ، خلاف فرض است ؛ یعنی چنین جهانی در واقع غیر مادی می شود ، در صورتی که ما جهان را مادی فرض کرده ایم ، جهان مادی ، جهانی است که در آن تزامم و تنازع وجود دارد و شر لازمه آن است .

فارابی ، فیلسوف بزرگ اسلامی در این باره می گوید :

خدا در قدرت و حکمت و علم خود نامحدود است لذا تمامی افعال او کامل و بدون نقص و عیب است . بنابراین آفات و شروری که عارض اشیای طبیعی می شود ، ضرورت عالم ماده و طبیعی است . عالم ماده ، نمی تواند خیر محض را بپذیرد .

اگر کسی اشکال کند که چرا خدا عالم ماده را با این قوانین خاص خلق کرده است و چرا قوانین طبیعت را چنان قرار نداده است که از آن رنجی حاصل نشود ؛ مثلاً قانون سوختن را طوری قرار می داد که دست و لباس بی گناهان را نسوزاند . اصلاً اشتباه است که اصطلاح وسیله و هدف را برای خدای قادر مطلق به کار بریم ؛ زیرا قادر مطلق می تواند غایب را مستقیماً و بدون استفاده از وسایل ایجاد کند . فقط موجوداتی که قادر مطلق نیستند برای رسیدن به غایت از وسایل ، استفاده می کنند .

این اشکالات به این مسئله بر می گردد که چرا تزامم و تضاد لازمه عالم ماده است و چرا عالم ماده ، با اینکه مادی است خصوصیات غیر مادی ندارد این اشکال را اخیراً منتقدان غربی پیش کشیده اند ؛ پیش از آن ، متفکران مسلمان آن را مطرح کرده و به آن پاسخ داده اند . ابن سینا در کتاب الاهیات شفا در باب وجود شر عالم می گوید :

اگر بگویند که چرا خدا مانع شر در عالم نشد تا جهانی که خیر محض است ، بوجود آید ، در پاسخ باید گفت : اگر عالم مادی که تلازم اجتناب ناپذیر با شرور دارد ، به گونه ای خلق می شد که در آن شری وجود نمی داشت ، دیگر مادی نبود ؛ عالم دیگری بود که خیر محض بود ؛ در حالی که چنین عالمی را خداوند پیش از این خلق کرده است .

ملاصدرا نیز در کتاب اسفار این اشکال را مطرح می کند و سپس می کوشد تا به آن پاسخ دهد :

بنابراین ، ممکن نیست قوانین عالم ماده به گونه ای دیگر باشد . اگر جز این باشد ، جهان ما دیگر عالم ماده نخواهد بود و چون خداوند حکیم ، عالم ، قادر و خیرخواه مطلق است ، اگر امکان خلق چنین جهانی مادی بود ، آن را خلق می کرد و چون خلق نکرده است ، امکان وجود آن نبوده است .

اما در جواب این سؤال که آیا بهتر نبود که خداوند به دلیل شرور اندک این عالم ، از خلقت عالم ماده صرف نظر می کرد ؟ می توان گفت که ترک خیر کثیر عالم ماده به دلیل وجود شرور اندک ، با فیض الهی منافات دارد ؛ زیرا ترک خیر کثیر به دلیل شر قلیل ، خود شر کثیر محسوب می شود . آیا روا است که از خلق آتش به دلیل شر اندکی که ممکن است در پی داشته باشد ، اجتناب کرد ؟ اگر آتش خلق نشود ، خیرات بی شماری که از آن حاصل می آیند ، از میان می روند .

اشکال کم تر بودن خیرات نسبت به شرور

اشکال دیگر که بعضی پیش کشیده اند این است که خیرات این عالم نسبت به شرور آن کم تر است . در پاسخ می توان گفت :

این نظر خلاف وجدان آدمی است . چون انسان به منافع آتش می نگرد ، منافع و خیرات آن را بر بدی ها یش ترجیح می دهد و همچنین است هر شیئی دیگر که در این جهان وجود دارد . در همه این شرور ، آدمی خود را ملاک و معیار می داند . اگر این معیار را کنار بگذارد ، در نظر او چیزی درعالم شر نیست .

اگر بپذیریم که در عالم شری وجود دارد ، این حقیقت را نمی توانیم انکار کرد که انسان با عقل خود می تواند بر بسیاری از آنها فائق آید . زلزله ، طوفان و سیل در طبیعت وجود دارد ؛

ولی انسان می تواند با ساختمان های مستحکم و سیل بند از خسارت های آنها جلوگیری کند . بسیاری از زیان های شرور طبیعی ، نتیجه عملکرد نادرست آدمیان است و با اجتناب از آنها و دوری از گناهان ، می توان از این زیان ها دوری جست .

انسان بسیاری از امور را شر می پندارد به این دلیل که باعث مرگ او می شوند ؛ اما اگر مرگ را نه پایان زندگی بلکه ورود به دنیای دیگر بداند ، بسیاری از آنها شر لحاظ نمی شوند .

ملاک سنجیدن خیرات با شرور ، کیفیت است نه کمیت . اگر یک کیلو طلا را با چند خروار سنگ ریزه مقایسه کنیم ، کدام یک ارزش بیش تری دارد ؟ طلا یا سنگ ریزه ؟ با ارزشی که طلا دارد می توان هزاران برابر آن سنگ ریزه ها را تهیه کرد . بنابر این در سنجش خیر و شر در عالم ، ملاک کیفیت است نه کمیت . بر اساس این گونه داوری ، بسیاری از شرور توجیه می شوند . از این رو در روایات اسلامی می خوانیم . اگر تو (پیامبر) نبودی ، جهان را خلق نمی کردم .

۲- شرناشی از آزادی انسان است

خداوند به انسان ، نعمت آزادی و اختیار ارزانی داشته و خوبی ها و بدی ها را نیز به او الهام کرده است . همچنین دستور های سعادت بخشی را از طریق رسولان برای تکامل به انسان هدیه فرموده است . آدمی می تواند با اختیار ، راه تکامل را که پیروی از وجدان و پیامبران الهی است طی کند و می تواند نافرمانی کند و به وجدان و دستور های الهی رو نکند . برخی آدمیان با اختیار خود ، اعمال شرورانه ای انجام می دهند که لازمه این اعمال ، رنج و عذاب دیگران است . بنابراین شر در جهان از شرارت انسان حاصل می شود و شرارت انسان نیز ناشی از آزادی و اختیار او است .

خداوند به دو گونه می توانسته است انسان را خلق کند :

بدون اختیار و یا به تعبیری مجبور ، تا هیچ گناهی از او سر نزند ؛

مختار و آزاد تا مراحل کمال و سعادت را با اختیار طی کند و لازمه این گونه آفرینش است که برخی آدمیان ، به اعمال شرورانه روی آورند .

صورت اول ، مستلزم این است که انسان و اعمال او ارزشی نداشته باشد ؛ اما در صورت دوم خیرهای فراوانی از گذر اختیار عاید انسان می شود و انسان با اختیار ، بسیار بهتر از انسان بی اختیار است . حکمت و لطف خدا ایجاب می کند که آدمی با اختیار آفریده شود . جان هاسپرز از منتقدان غربی ، در این باره می گوید :

احتمالاً این راه حل ، جدی ترین تلاشی است که برای رهایی از مسئله شر صورت گرفته است ..

حتی اگر این راه حل بتواند ، شرور اخلاقی را توجیه کند ، ولی شرور طبیعی را توجیه نمی کند . در جواب انتقاد هاسپرز می توان گفت که اولاً این راه حل ، شر اخلاقی را هدف گرفته است نه طبیعی را . ثانیاً بسیاری از شرور طبیعی ناشی از عملکرد نادرست و گناه انسانی اند . اگر انسان رفتار و کردار درست در پیش گیرد ، می تواند بسیاری از شرور طبیعی را از راه خویش بر دارد ؛ مثلاً با عقل خدادادی خانه های مستحکمی در برابر زلزله بسازد و از زلزله ایمن بماند . بسیاری از گناهان انسانی شرور طبیعی را در پی می آورند و انسان با دوری از گناهان می تواند از سختی ها و مصائب فراوانی رهایی یابد . خداوند در قرآن می فرماید :

و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند ، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم ؛ ولی تکذیب کردند ؛ پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفت .

مفهوم آیه این است که اگر انسان ها ایمان نیاورند و تقوا پیشه نکنند ؛ برکات الهی از زمین و آسمان بریده می شود و آنان به سختی می افتند . نیز می فرماید :

فساد در خشکی و دریا به سبب کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است ؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند ؛ شاید به [سوی حق] باز گردند .
ما چنین نیستیم که رسول نفرستاده ، بشر را مغذّب کنیم .

یعنی ممکن نیست خداوند آنان را که حجت بر ایشان تمام نکرده است ، عذاب کند . به تعبیری دیگر ، عذاب الهی که می تواند عذاب طبیعی نیز باشد ، شامل کسانی می شود که با رسول الهی به مخالفت برخیزند و به اعمال نادرست دست زنند . بدین سان ، عذاب الهی ریشه در اعمال زشت و نادرست آدمیان دارد .

چنان که گذشت ، از آیات قرآن به خوبی بر می آید که بسیاری از شرور و آفات طبیعی ناشی از گناهان انسانند و از این رو ، اشکال هاسپرز که می گوید : « این راه حل فقط شرور اخلاقی را توجیه می کند » نادرست است . اما درباره رنج و دردی که از اعمال یک فرد به فرد دیگری می رسد می توان گفت :

چنان که گذشت ، بسیاری از این رنج ها و دردها ، شر نیستند ، بلکه باعث تکامل و رشد اخلاقی برخی از افراد ستم دیده می شوند .

بسیاری از درد و رنج هایی که از ستمگران به مردم می رسند، نتیجه عملکرد خود مردمند . اگر آنان با هم متحد شوند و علیه ظالم بشورند ، دیگر ظلم و درد و رنجی نخواهد بود .

خداوند در این باره می فرماید :

در حقیقت ، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد مگر آنان خود حال خویش را تغییر دهند .

بناراین ، آفرینش انسان آزاد و مختار بهتر است از آفرینش انسان مجبور ، گر چه گاهی از آزادی و اختیار ، سوء استفاده شود .

۳. شر ناشی از جزئی نگری است

برخی متفکران معتقدند اینکه انسان ها بسیاری از امور را شر می دانند ، ریشه در قضاوت های سطحی و جزئی و تنگ نظرانه و شتاب زده دارد . اگر آنان از آگاهی وسیع تر و جامع تری برخوردار بودند ، هیچ گاه به شر بودند برخی امور ، حکم نمی کردند . خداوند از روی علم و حکمت نامتناهی خود ، بهترین جهان ممکن را افریده است که هر چیز آن به جای خوداست ؛ ولی آدمیان که از دانش اندکی برخوردارند ، نمی توانند درباره جهان به درستی داوری کنند . برای مثال ، کسی که فقط جاه فاضلاب ساختمان را می بیند و از دیگر بخش های آن ، بی خبر است ، قضاوت درستی درباره اش نخواهد داشت . اما اگر بصیرت جامع و کاملی از ساختمان داشته باشد ، خواهد دید که وجود چاه نه تنها بد نیست ، بلکه برای ساختمان بسیار لازم است .

قرآن مجید دلیل ناخوش دانستن برخی امور را ناشی از عدم شناخت جامع و کامل می داند و می فرماید :
و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است ، و بسا چیزی را دوست میدارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید .

پس چه بسا چیزی را خوش نمی دارید و خدا در آن خیر فراوان قرار می دهد .

ملاصدرا فصلی از کتاب اسفار را به این موضوع اختصاص داده است :

درباره آنچه عموم مردم در این عالم شرش می پندارند ؛ ولی اراده ازلی خداوند آن را برای کائنات خیر می داند . البته این بدان معنا نیست که خیر خدا با خیر انسان کاملاً فرق دارد ؛ همان گونه که برخی منتقدان غربی مطرح نموده اند . آدمیان می توانند به حسن و قبح بسیاری از امور آگاهی پیدا کنند ؛ ولی ادعان به این احکام باعث نمی شود که بدی و خوبی همه امور را با علم اندک خود ، باز شناسند .

۴. شر ناشی از جهل انسان به خدا است.

ما نخست با برهان وجوب و امکان یا برهان صدیقین (فیلسوفان اسلامی) یا دیگر براهین ، وجود خدا را اثبات می کنیم . چون وجود خدا را اثبات کردیم ، با براهیم دیگر اثبات می کنیم که واجب الوجود بالذات باید همه کمالات را به صورت وجوب دارا باشد و او از جمیع جهات واجب الوجود است و در این صورت ، جامع جمیع کمالات است . بنابراین ، خدا ، عالم ، قادر مطلق و کامل خیر است . اگر به چنین نتیجه ای رسیدیم ، مسئله شر به خوبی حل می شود .

برای روشن شدن بحث ارائه مثالی لازم است : یک دانشمند بزرگ ریاضی را در نظر بگیرید که کتابی درباره ریاضیات نگاشته است . می دانیم که او انی کتاب را کاملاً عالمانه و بدون اشتباه و خطا نگاشته است ؛ یعنی همه کلمات ، حروف و اعداد را از روی علم و آگاهی برگزیده است . باز می دانیم که کسی آگاه تر و عالم تر از او در علم ریاضی نیست . حال اگر کتاب را مطالعه کنم و برخی قسمت ها را مبهم یا ناسازگار با قسمت های دیگر ببینیم ، برای حل این مشکل چه راهی وجود دارد ؟

به نظر می رسد که برای حل مشکل دو فرضیه وجود دارد :

اول . ابهام و ناسازگاری ناشی از نویسنده آن است ؛

دوم . ابهام و ناسازگاری ناشی از ضعف علمی و عدم تسلط کافی ما بر موضوع کتاب است .
ما می دانیم نویسنده کتاب عالم و آگاه است و یقین داریم که مطالب را اشتباه ننوشته است و به دلیل احاطه علمی او ،
احتمال خطا هم وجود ندارد . بر اساس این مقدمات فرضیه دوم به واقع نزدیک تر می نماید ؛ یعنی ابهام و ناسازگاری را
ناشی از ناتوانی علمی خود خواهیم دانست .

حال عین همین مطالب را برای جهان فرض می کنیم . ما تصدیق کرده ایم که خالق که عالم و قادر مطلق و کاملاً خیر
است ، جهان را آفریده است . در این جهان ، ما مخلوقات آگاه او ، با پدیده های مبهم و ناخوشایندی روبه رو می شویم
که نام شر بر آنها می گذاریم . برای رفع این مشکل دو فرضیه وجود دارد :

اول . ابهام و ناخوشایندی (مسئله شر) ناشی از خالق است ؛

دوم . این ابهام و ناخوشایندی ناشی از ضعف علمی ما است .

فرضیه اول درست نیست ؛ زیرا می دانیم که جهان ، مخلوق موجودی عالم ، قادر مطلق و کاملاً خیر است و اثر چنین
موجودی ، بی عیب و کامل است و همه اجزای آن حساب شده انتخاب شده اند و همچنین روابط بین پدیدارها نیز از سر
علم و آگاهی و خیر خواهی است .

حال اگر ما با پدیده های مبهم و ناخوشایندی مواجه شویم ، نمی توانیم آنها را ناشی از ضعف و ناتوانی خالق بدانیم ؛ زیرا
پیش تر اثبات کردیم که او عالم و قادر مطلق و کاملاً خیر است .

بنابراین ، چاره ای جز توسل به فرضیه دوم نداریم .

از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایتی نقل کرده اند که ما را به آنچه گفتیم را می نماید :

دنیا پا برجا مگر بر آنچه خدا برای آن قرار داده از بخشش ها و آزمایش و پاداش در روز رستاخیر و بر آنچه خواستند از
آنچه نمی دانیم ، پس اگر چیزی از امور بر تو مشکل شد [مپندار که از روی حکمت و مصلحت نبوده بلکه] آن را بر
نادانی خود حمل کن ؛ زیرا تو در نخستین بار آفرینشت نادان بودی و سپس دانا شدی ، و چه بسیار است چیزها که به [
حکمت و مصلحت] آنها نادانی و اندیشه ات سرگردان است و بینایی ات در آن حیران است و سپس بینا می گردی .

راز و فواید شرور جهان

تاکنون به برخی از رازهای وجود شرور در جهان اشارت بردیم و در اینجا فهرست و ار آنها را توضیح می دهیم . پرسش
این است که چرا جهان به گونه ای آفریده شده است که دارای شر و نقص است ؟ فایده این شرور چیست ؟

۱. شرور ؛ لازمه ذاتی عالم ماده

تضاد و تضاد از ویژگی های ذاتی عالم ماده است . اگر این ویژگی ها نبود ، چیزی به نام عالم مادی وجود نداشت . یا
باید این ویژگی ها همراه عالم ماده باشد و یا اصلاً چنین عالمی موجود نباشد . از طرف دیگر ، حکمت و لطف خدا ایجاب
می کند که عالم مادی خلق شود ؛ زیرا خیر ان بیش تر از نقص و شر ان است ، و ترک خیر کثیر به سبب شر قلیل ،
خلاف حکمت و لطف الهی است .

۲. شرور ؛ علت شکوفا شدن استعدادها

ساختار ادمی به گونه ای است که بسیاری از توانایی ها و استعداد های او در سایه مواجه با سختی ها و مشکلات ، شکوفا می شود . بسیاری از اختراعات و ابتکارات ، در برخورد با مشکلات و سختی ها ، حاصل می شوند . بنابراین ، وجود شرور برای تکامل روحی و معنوی و علمی انسان سودمند است . قرآن در این باره می فرماید :

پس با دشواری ، آسانی است . آری با دشواری آسانی است .

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید :

بدانید که شاخه درختی که در بیابان می روید ، سخت تر و پوست سبزه های خوش نما نازک تر و آتش گیاهان صحرائی فروخته تر و خاموشی آنها دیر تر است .

بدین سان ، سختی و مشکلات ، سبب استقامت و پایداری و آسانی اند و به تعبیری ، وجود بدی ها و زشتی ها ، در پدید آمدن مجموعه زیبای جهان ، ضروری است . حتی زیبایی ها ، جلوه خود را از زشتی ها بر می گیرند . اگر زشتی و بدی نبود ، زیبایی و خوبی مفهوم نداشت .

۳. شر ؛ عامل برای بیداری از غفلت

از فواید شرور و سختی ها ان است که ادمی را از خواب غفلت بیدار می کنند . راننده ای را در نظر بگیرید که بر اثر غفلت ، به قوانین راهنمایی و رانندگی بی اعتنا است . اگر او همچنان غافل بماند ، موجب نابودی خود و دیگران می شود . چون پلیس ، به عنوان هشدار ، او را جریمه کند و از ادامه مسیر باز دارد ، این سختی و ناراحتی به نفع او است و باعث بیداری و هوشیاری اش می شود تا از پیامدهای ناگوار دور بماند .

خداوند نیز در قرآن کریم از سختی ها و مشکلات به عنوان عاملی برای بیداری از خواب غفلت یاد می کند :

و قطعاً غیر از عذاب بزرگ تر [عذاب آخرت] از عذاب نزدیک تر [عذاب دنیا] به آنان می چشانیم ، امید آنکه [به سوی خدا] باز گردند .

بنابراین ، شرور ، عاملی برای عبرت آموزی است تا شاید پند گیرند و به راه راست هدایت شوند .

۴. شرور ؛ هدیه ای به بندگان خالص

بنابر برخی روایات هنگامی که خدا به بنده ای لطف ویژه ای دارد ، او را گرفتار سختی می کند .

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید :

چون خداوند بنده ای را دوست بدارد ، او را در دریای سختی ها غوطه ور می سازد .

باز امام صادق علیه السلام می فرماید :

پیامبران بیشتر از دیگر مردم به بلا دچار می شوند و سپس کسانی که بدیشان شبیه ترند ؛ هرچه شبیه تر ، بلا هم بیش تر .

بنابراین ، بلا و مصیبت برای دوستان و بندگان خاص خدا ، لطفی است که به صورت مصیبت ، جلوه می نماید .

۵. شرور ؛ آزمون الهی

گاه خداوند ، بندگان را با مصیبت و سختی می آزماید تا مؤمنان راستین باز شناخته گردند ؛ درست همان گونه که ادمیان ، طلای ناخالص را با حرارت ، ناب می کنند و زیبایی و بهایی بیش تر به آن می بخشند . همچنین خداوند برخی بندگان را در کوران رنج و مصیبت و مشکلات ، محک می زند تا خالص و ارزش مند تر گردند . در قرآن مجید آمده است :

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند : « ایمان آوردیم » به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد ؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم] و این ها را نیز امتحان می کنیم . [باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند ؛ تحقق یابد . البته فواید دیگری نیز می توان برای شرور بر شمرد که ما را مجال آن نیست .

سنت های الهی

سنت در لغت و اصطلاح :

« سنت » در لغت به معنای سیره ، شیوه و روش است . گر چه برخی این واژه را مختص به شیوه نیکو و درست دانسته اند ، از نظر عموم واژه شناسان این کلمه می تواند هر دو شیوه نیکو و نادرست را در بر گیرد ؛ چنان که در روایتی از پیامبر اکرم علیه السلام آمده است :

"من سن سنة حسنة فله اجرها و أجر من عمل بها إلى يوم القيامة و من سن سنة سيئة كان عليه وزر و من عمل بها "

هر کس سنت نیکو پایه گذاری کند ، برای او و برای کسی که بدان عمل کند ، تا روز قیامت پاداش نیکو خواهد بود و هر کس سنت نادرستی را بنیان نهد ، وزر و وبال آن بر عهده او و کسی که بدان عمل کند ، خواهد بود . برخی دیگر از واژه شناسان سنت را به معنای دوام و عادت دانسته اند که در این معنا به کاری که یک یا دو بار انجام گیرد ، سنت اطلاق نمی شود . بر این اساس ، در مفهوم واژگانی سنت ، دو عنصر معنایی لحاظ شده است : ۱. راه و طریق . ۲. دوام و استمرار . از این رو به راه و روشی که دوام و استمرار ندارد ، نمی توان « سنت » گفت . بدین جهت میان مفهوم « سنت » و « قانون » از نظر استمرار و دوام ، همسانی و بلکه تطابق وجود دارد ؛ زیرا قانون نیز منشی است که از استمرار و دوام برخوردار است .

با عنایت به کارکردهای واژه سنت در قرآن - که ۱۶ بار به صورت مفرد (سنة) و جمع (سنن) به کار رفته - می توان سنت الهی را این چنین تعریف کرد : قوانین ثابت و هدفمند خداوند که به گونه های مختلف در نظام تکوین و حیات فردی و اجتماعی انسان ها جاری است .

تقسیم بندی سنت های الهی

در نگاهی جامع می توان سنت های الهی را به سه دسته اساسی بخش بندی کرد :

۱. سنت های ناظر به هستی و نظام تکوین مانند قانون هدایت تکوینی ؛
۲. سنت های مربوط به انسان و نظام انسانی نظیر سنت امتحان وامداد.

۳. سنت های حاکم بر نظام تکوین و نظام انسانی مانند سنت تدریج و قانون علیت .

سنت های مربوط به انسان و نظام انسانی را نیز می توان سه دسته دانست :

یک . سنت های الهی که منحصر به مؤمنان صالح است ، نظیر سنت هدایت خاص ؛

دو . سنت های الهی که به کافران و فاسقان اختصاص دارد ، مانند سنت مکر ، املا و استدراج ؛

سه . سنت های عام و فراگیر که هر دو دسته مؤمنان صالح و کافران فاسق را در بر میگیرد ، نظیر سنت امتحان .

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد ، سنت هدایت تکوینی ، سنت امتحان و سنت امداد است که در دو حوزه نظام تکوین و نظام انسانی ، گسترده اند .

ویژگی های سنت های الهی

برای سنت های الهی ویژگی های متعددی می توان بر شمرد که آگاهی از آنها ما را به اهمیتشان بیشتر آشنا می سازد . این ویژگی درباره تمام تقسیمات پیش گفته صادق است .

۱- هدفمندی

مهمترین ویژگی سنت های الهی هدفمند بودن آنهاست . به عبارت روشن تر ، سنت های الهی بسان برخی از قوانین بشری نیستند که برخاسته از سلايق اشخاص و گروه ها است و بدون در نظر گرفتن هدفی خاص یا معقول تنظیم می شوند . هدفمندی سنت ها هم از رهگذر برخورداری خداوند از صفت حکمت (برهان لم) و هم با در نظر گرفتن حکیمانه بودن هر یک از سنت های الهی (برهان إن) اثبات می شود .

تفاوت دیگر سنت های الهی با قوانین بشری در این است که گاه قوانین بشری به منظور تأمین نیازهای قانونگذار تدوین می شود ، یا دست کم قانونگذار بسان سایر شهروندان به وضع آن قانون نیازمند است . قانون حفظ اسرار حکومت و یا ممنوعیت دخالت در حریم شخصی اشخاص از این دست است . اما در سنت ها یا قوانین الهی تمام اهداف و دستاوردهای سنت ها به نظام هستی یا انسان ها باز می گردد ؛ زیرا خداوند - در مقام بنیانگذار و مجری این سنت ها - غنی مطلق و با لذات است و هرگز گرد نیاز بر دامنش نمی نشیند . برای مثال ، هدف از سنت امتحان، رشد و تکامل آدمیان و جدا شدن انسان های مؤمن و خالص از انسان های منافق و ناخالص است و هدف از سنت کیفر دنیوی ستمکاران نیز اجرای عدالت و ستاندن داد ستمدیدگان از آنهاست ، نه به خاطر تشفی خشم الهی .

با این توضیح ، اهدافی را می توان برای سنت های خداوند بر شمرد :

یک . صلاح خواهی

خداوند کانون خیر و صلاح است و اصالتاً هرگز برای بندگان خود شر و بدی را اراده نکرده است . این نکته بارها در آیات قرآن مورد تأکید قرار گرفته که خداوند نسبت به همه بندگان مهربان و صاحب فضل و نیکی است و حتی در تشریح و تنظیم برنامه های عبادی ، دشواری و سختی بندگان را نخواسته است و هرگز به اندازه نخ باریک هسته خرما به آنان ستم روا نمی دارد .

بنابراین اگر گفته می شود که مثلاً از جمله سنت ها و قوانین الهی امتحان و آزمایش بندگان است ، نه بدین معناست که خداوند از رهگذر این امتحان ها خواهان شکست بندگان است و بسان معلمی نامهربان می خواهد بر ناکامی و مردودی

شاگردان خود لبخند بزند. در واقع باید به یقین باور داشت که خداوند از رهگذر امتحان، خیر و صلاح آنها را خواسته و حتی سنت‌هایی همچون مکر، استدراج، املاء و کیف‌های دنیوی گرچه ممکن است با محاسبه خصوص آنها مهر و خیر خواهی به نظر نرسد، اما با ملاحظه مجموعه هستی و نظام انسانی، چیزی جز خیر و صلاح نیست؛ زیرا اگر قرار باشد کافران و بدکاران رها و لجام گسیخته به سلامت و امنیت اجتماعی مردم صدمه بزنند، کیف‌ و عقوبت آنان برای مجموعه پیکره یک اجتماع سراسر خیر و صلاح خواهد بود.

دو. کمال خواهی

خداوند رشد و کمال انسان‌ها را در سایه عبودیت و قرب به خود، هدف آفرینش معرفی کرده و از آنجا که خداوند از هر حیث کامل است، طبیعتاً برای انسانی که خلیفه اوست، در مجموعه برنامه‌ها و قوانین خود کمال او را لحاظ کرده است. سنت‌های خداوند نیز مشمول همین قاعده است. سنت ارسال پیامبران، امداد و حمایت الهی از مؤمنان صالح و هدایت خاص آنان و... با در نظر گرفتن زمینه‌های رشد و کمال انسان‌های شایسته پیش بینی شده است.

سازواری

مقصود از سازواری آن است که سنت‌های الهی را نباید با قوانین حکومت‌ها در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مقایسه کرد که در بسیاری از موارد به دلیل ناسازواری و گاه تناقض با یکدیگر بسان جزایر پراکنده اند که به سختی می‌توان با کشیدن پل میان ساکنانشان تعامل برقرار کرد.

سنت‌های الهی بسان اندام‌های مختلف انسانی اند که هر یک بنا به مصلحتی و برای هدفی خاص پیش بینی شده است و اگر به هر یک از آنها به صورت جزئی نگریسته شود، جزایری پراکنده خواهند بود، اما در نگاه کلی با سازواری و هماهنگی کامل، پیکره زیبا و معتدل انسانی را تشکیل می‌دهند، از باب مثال، اگر در سنت تدریج یاسنت سبب مداری (نظام علت و معلولی) در نظام هستی به صورت جزئی نگریسته شود، هیچ ارتباطی میان این سنت‌ها با سنت‌هایی همچون هدایت تشریحی، امداد الهی، امتحان و استدراج نخواهیم یافت. اما وقتی همه سنت‌ها در کنار یکدیگر و با نگاهی کلان نگرینگریم، در خواهیم یافت که همه آنها بسان همان اندام‌های انسانی اند که پیکره بی بدیلی را به تصویر می‌کشند. بر این اساس، سنت‌های ناظر به نظام انسانی همچون هدایت تشریحی یا امداد الهی یا امتحان و استدراج با سنت‌های ناظر به نظام هستی همچون سنت تدریج و سبب مداری کاملاً سازوار و هماهنگ اند؛ چه خداوند بر اساس سنت تدریج هیچ‌گاه با رخدادی ناگهانی و بدون پیش زمینه مؤمنی را امداد نمی‌رساند، یا کافران را دچار استدراج نمی‌کند یا انسان‌ها را به محک امتحان نمی‌آزماید؛ چنان‌که سنت سبب مداری و نظام علت و معلول، تحقق سنت‌های پیش گفته در نظام انسانی را در بستری طبیعی توجیه می‌کند.

فراگیری

از جمله ضعف‌های قوانین بشری آن است که عموماً منطقه‌ای بوده و بر اساس جغرافیای فکری و انسانی خاصی تنظیم شده‌اند. شاید در اینجا مهم‌ترین عامل محدودیت آن باشد که پدید آورندگان این قوانین، خود به محیط و منطقه‌ای خاص تعلق داشته و هرگز نخواستند و نتوانسته‌اند خویش را از حصر جغرافیایی مکانی خارج سازند. از همین روست که قوانین بسیاری از کشورها و ملت‌ها با یکدیگر متفاوت است و بسیاری از آنان به دلیل ناظر بودن به شرایط خاص محیطی و جغرافیایی، در سایر مناطق قابل تسری و اجرا نیستند، اما سنت‌های خداوند از این محدودیتها آزادند و در حقیقت تمام انسان‌ها - با هر زبان، رنگ، نژاد و ملیت - را در بر می‌گیرد. مثلاً وقتی خداوند درباره امت‌ها می

فرماید که آنان را در اثر کفر و ستم به عذاب استیصال یا عقوبت دنیوی گرفتار ، و یا به دلیل کفران و ناسپاسی ، نعمت ها را از آنان سلب خواهد نمود و یا همچنین اعلام کرده است که رحمت خاص و ولایت و حمایت الهی شامل حال مؤمنان خواهد شد و هیچ پرهیزگاری در بن بست زندگی گرفتار نخواهد ماند ، یا فاسقان بی خبر دچار مکر الهی خواهند شد و ... تمام این سنت ها در سرتاسر گیتی بدون هیچ تفاوت و کم و کاستی تحقق خواهد یافت ؛ اعم از آنکه مخاطب این سنت ها سفید پوستان باشند یا سیاه پوستان ، شمال نشین باشند یا جنوب نشین و یا به کشورهای ثروتمند تعلق داشته باشند یا جهان سوم . این امر از فرامگانی بودن و نیز عدالت خداوند و عدم تبعیض میان بندگان حکایت دارد .

ثبات و ماندگاری

سنت های خداوند بسان قوانین بشری نیست که هر از چندگاهی با تغییر اوضاع و احوال مردم و مقتضیات هر عصر و باروروشدن با ضعف و اشکالات برنامه ها و قوانین پیشین تغییر کنند ، یا دست کم تغییر آن در یک سده تنها یک بار اتفاق افتد ، بلکه به عکس ، به تصریح قرآن سنت های خداوند از آغاز آفرینش تا فرجام هستی – که معلوم نیست چقدر به طول خواهد انجامید – بدون هیچ تغییر و دگرگونی اجرا شده و خواهد شد .

در آیاتی چند پس از پای فشاری بر سنت خداوند درباره امت های پیشین ، بر ماندگاری و عدم تغییر آن تأکید رفته است : در سوره احزاب پس از تأکید بر سنت هلاک ساختن منافقان دین نما در میان امتهای پیشین اعلام شده است که این سنت درباره دین نمایان دروغین در امت اسلامی نیز جاری خواهد بود :

"سنه الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا ."

درباره کسانی که پیش تر بوده اند ، [همین] سنت خدا [جاری بوده] است ، و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت .

در سوره فاطر نیز با تأکید بر این نکته که مشرکان در اندیشه نیرنگ به مؤمنان اند ، این سنت الهی گوشزد شده که نیرنگ سوء تنها به مکر کننده باز خواهد گشت . در ادامه نیز دو بار بر عدم تغییر و تحول این سنت الهی پای فشرده شده است :

"استکباراً فی الارض و مکر السیئ و لا یحیی المکر السیئ إلا بأهله فهل ینظرون إلا سنت الاولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا ."

[انگیزه] این کارشان فقط گردنکشی در [روی] زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد . پس آیا جز سنت [و سرنوشت شوم] پیشینیان را انتظار می برند ؟ و هرگز برای سنت خدا تغییری نخواهی یافت . و هرگز برای سنت خدادگرگونی نخواهی یافت .

سنت ها و قوانینی که در نظام تکوین به صورت عام اند (نظیر سنت و قانون ارتباط متقابل میان علت ها و معلول ها) و نیز سنت هایی که در حیات فردی و اجتماعی به صورت خاص جاری هستند (مانند سنت امتحان) ، همگی حکایت گر دست کم چهار امرند :

۱. با عنایت به فراگیری و تخلف ناپذیری سنت های الهی می توان به این نتیجه رسید که در سر تاسر گیتی و در فراخنای تاریخ تنها یک اراده حکمفرماست و آن اراده خداوندی است ؛ خداوندی قاهر ، قادر و عادل که در اجرای سنت های خود میان گذشتگان و مردم این روزگار ، اغنیا و مستمندان ، پیامبران و توده مردم تفاوت نمی نهد .

۲. از هم سوئی و سازواری این سنت ها و هدفمندی آنها که در یک یکشان مشهود است ، می توان به حکیمانه بودن آنها و حکمت مطلق خداوند که مجری این سنت هاست ، پی برد . باری ، قانون مندی و قانون گرایی پیکره هستی هرگز با پوچ گرایی و لغو منشی جمع پذیر نیست .

۳. سریان سنت های الهی در نظام تکوین ، مبین نظم گسترده و شگفت آوری است که بر اجزای عالم حاکم است ؛ نظمی حیرت انگیز که بنیاد عالم بر اساس آن استوار و پا برجاست . مثلاً اگر نظام علت و معلول – که بر اساس اراده خداوند مبنی بر انجام امور منطبق بر اسباب شکل گرفته – کنار نهاده شود ، پژوهش های علمی در عرصه های مختلف علوم – که از پیش زمینه های اصلی و بنیادین آنها سریان نظام علت و معلول در تمام اجزای هستی است – هرگز به نتیجه نخواهد رسید .

۴. وجود و حتمیت سنت های خداوند در عرصه حیات انسانی – به ویژه سنت هایی همچون هدایت خاص که ویژه مؤمنان است و سنت مکر که مختص کافران و فاسقان است – بر معنادار بودن هستی و رویکرد آن به سوی خیر و نیکی و حمایت از صالحان و مؤمنان تأکید دارد . این امر ضمن آنکه مؤمنان صالح را در راهشان پایدارتر می کند ، برای فاسقان نیز هشدار می دهد تا به راهی که سازوار با سنت های حاکم بر هستی است ، باز گردند .

تفسیر پاره ای از سنت ها

در این بخش به معرفی سه سنت هدایت عام تکوینی ، سنت امتحان و سنت امداد می پردازیم :

۱. سنت هدایت عام تکوینی

مقصود از هدایت عام آن است که تمام اجزای عالم – اعم از جمادات ، نباتات ، حیوانات و نیز انسان ها در نظام تکوین به سوی کمال در خور خود رهسپار و روانه اند که به آن در اصطلاح « ایصال و رساندن به مطلوب » می گویند . دانه گندمی که در دل زمین کاشته می شود ، به جای آنکه ره به اعماق زمین ببرد ، به سمت بالا حرکت می کند و آن گاه که ساق و سپس خوشه دار می شود به جای یک دانه هفتصد دانه به ثمر می نشاند – تا غذای اصلی میلیونها

نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ

ز ابر افکند قطره ای سوی یم

از آن قطره لؤلؤی لالا کند

نیز در جایی دیگر گفته است :

از در بخشندگی و بنده نوازی

قسمت خود می خورند منعم و درویش

جانور از نطفه می کند شکر از نی

شربت نوش آفرید از مگس نحل

گل و لعل در شاخ پیروزه رنگ

ز صلب اوفتد نطفه ای در شکم

وزین صورتی سرو بالا کند

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

روزی خود می برند پشه و عنقا

برگ تر از چوب خشک و چشمه زخارا

نخل تناور کند زدانه خرما

۲. سنت امتحان و ابتلا

یکی از سنت های ثابت الهی در نظام انسانی ، امتحان انسان هاست . این سنت در قرآن در قالب واژه های « امتحان » ، « ابتلا » « فتنه » و « تمحیص » آمده است .

امتحان از ریشه « محن » به معنای گداختن شیئی برای خالص کردن آن است . وقتی گفته می شود « محنت الذهب و الفضة » ، بدین معناست که طلا و نقره را در آتش گداختم و با جدا کردن شائبه ها آنها را صاف و خالص کردم .

« فتنه » نیز به معنای ابتلا و امتحان آمده است . ابن منظور همان معنایی که برای امتحان آورده ، برای « فتن » نیز ذکر کرده است « فتنن الفضة و الذهب » ؛ یعنی گداختن نقره و طلا در آتش برای پیراستن آنها از ناخالصی .

« ابتلا » از ریشه « بلو » یا « بلی » نیز به معنای امتحان و اختبار آمده ، از این رو عنصر معنایی آزمون برای جداسازی خوب از بد نیز در مفهوم آن لحاظ شده است . « تمحیص » نیز از ریشه « محص » به معنای تخلیص و پاک سازی طلا برای جداسازی ناخالصی ها آن دانسته است .

به رغم تفاوت اندک میان کارکرد این چهار واژه ، همه آنها مشترکاً در یک معنا به کار رفته اند و آن آزمودن همراه با سختی و دشواری است که برای جدا کردن ناخالصی ها از یک شیء انجام می گیرد . نیز وقتی این واژه درباره انسان ها به کار می رود ، بدین معناست که خداوند آدمیان را نیز بسان طلا و نقره در تنور تکالیف و آزمون های مختلف چنان می گدازد تا خالص ها از ناخالصی ها جدا گردد .

فراگیری سنت امتحان

خداوند در سوره عنکبوت پندار عدم امتحان مؤمنان با صرف ادعای دین باوری را باطل دانسته و اعلام کرده است این سنت که برای گذشتگان اعمال شده ، همچنان برای همه مؤمنان نیز استمرار خواهد یافت : " أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا ءامنا و هم لا یفتنون . و لقد فتنا الذین من قبلهم "

" آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم ، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند ؟ و به یقین ، کسانی را که پیش از اینان بودند ، آزمودیم . "

در جایی دیگر نیز بر این نکته پای فشرده شده که همه انسان ها در رهگذر بیم و ترس ، گرسنگی ، کاستی اموال ، جان ها و دستاوردها امتحان خواهند شد :

" و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين . "

" و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی ، و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزماییم ، و مزده ده شکیبایان را " .

در سوره توبه نیز درباره منافقان و بیمار دلان اعلام شده که آنان در هر سال یک یا دو بار امتحان می شوند : « او لا یرون أنهم یفتنون فی کل عام مرة أو مرتین : آیا نمی بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می شوند . »

سنت امتحان نه تنها همه انسان ها و دین باروان در پهنه تاریخ را در بر می گیرد ، بلکه انبیا و اولیای الهی را نیز شامل می شود . بر این اساس ، خداوند از امتحان ابراهیم علیه السلام ، موسی ، داود ، سلیمان علیهم السلام و ... سخن به میان آورده که این خود گویای عدالت فراگیر الهی است ؛ بدین بیان که خداوند حتی پیامبران اولوالعزم را در کوره امتحان هایی بس سخت تر از امتحان های عموم مردم ، آزموده است .

حکمت امتحان

هنگامی که از امتحان انسان ها سخن به میان می آید ، بی درنگ این پرسش به ذهن می رسد که مگر خداوند از حقیقت جان انسان ها و میزان خالصی و ناخالصی آنان خبر ندارد که در پی آزمونشان بر آمده است ؟ از نظر این دست از پرسشگران ، امتحان الهی بسان امتحان های متداول بشری است که مثلاً دانشجویان برای ارزیابی میزان توان علمی خود باید از سد کنکور عبور کنند ، یا برای ارزیابی میان احاطه به مباحث طرح شده در کلاس ها می باید آزموده شوند . باری ، این آزمون ها مسبوق به جهل و نا آگاهی از سطح علمی مخاطب است ، اما چنین جهلی در ساحت حضرت باری که علم او مطلق ، حضوری و فراتر از حصار زمان و مکان است ، معنا ندارد . بنابراین آزمون و امتحان انسان ها به چه منظور انجام می گیرد ؟ با نگرستن در آیات قران در زمینه امتحان انسان ها می توان به این پرسش دو پاسخ داد که بدان ها می پردازیم :

۱. زمینه سازی رشد و تعالی انسان

تفاوت اساسی امتحان های واقعی بشری و امتحان های الهی آن است که در امتحان های بشری هدف اساسی ، در ورای امتحان دنبال شده و آن هدف در پایان امتحان تحقق می یابد . از این منظر ، امتحان تنها مقدمه و رهگذاری برای رسیدن به آن هدف است و خود اصالتاً هیچ نقشی ندارد . اما در امتحان الهی افزون بر هدف ، رشد و تعالی انسان ها نیز مورد نظر است ؛ درست نظیر طلا و نقره در کوره انداختن که تنها برای دانستن میزان خالصی آنها نیست ، بلکه در کنار این هدف ، بر آن اند تا آنها را از ناخالصی ها نیز بیبرایند . از این جهت باید انتخاب چهار واژه پیش گفته ، یعنی امتحان ، ابتلا ، فتنه و تمحیص را برای تبیین سنت آزمایش ، بسیار حکیمانه دانست . باری ، چنان که در روایتی آمده است ، « انسان ها بسان معدن های طلا و نقره هستند » که ظهور طلا و نقره وجودشان در سایه گذاختن در تنور آزمایش های الهی میسر است . بدین رو خداوند پس از اعلام سنت امتحان با شیوه های مختلف ، فرموده است :

و بشر الصابرين . الذین إذا أصابتهم مصیبة قالوا إنا لله و إنا إلیه راجعون .

و مزده ده شکیبایان را ؛ [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد ، می گویند : « ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم .

این امر در سوره اعراف به صورت روشن ترین بازتابانده شده ؛ آنجا که خداوند فرموده است :

و بلونا هم بالحسنات و السيئات لعلهم يرجعون .

و آنها را به خوشی ها و نا خوشی ها آزمودیم ، باشد که ایشان بازگردند . بر اساس این آیه ، هدف از آزمایش مردم - با نیکی ها و بدی ها ، و شادی ها و تلخی ها - آن است که مردم به سوی خداوند باز گردند بازگشتی که به معنای رشد و کمال یابی است . همچنین در سوره انعام هدف از ارسال پیامبران و سختی ها و دشواری هایی که مردم بدانها دچار شده اند ، خاشع شدن دل های مردم در برابر خداوند اعلام شده است :

و لقد أرسلنا إلی من قبلک فأخذناهم بالبأساء و الضراء لعلهم یتضرعون .

و به یقین ما به سوی امت هایی که پیش از تو بودند ، [پیامبرانی] فرستادیم و آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و خاکساری در آیند .

تضرع به معنای تذلل و کرنش در برابر خداوند است . علامه طباطبایی معتقد است این آیه بیانگر سنت الهی در میان امت های گذشته است ؛ بدین گونه که خداوند در کنار ارسال پیامبران و دعوت مردم به توحید ، آنان را به انواع سختی ها و محنت ها مبتلا می کرد ، تا جایی که خود به اختیار خویش به خداوند روی آورند ، هر چند عموماً به قساوت قلبی بیشتر مبتلا می شدند.

۲. جداسازی راستگویان از مدعیان دروغین

بسیاری از مردم مدعی اند که انسان هایی دین باور و درست کارند ، اما اگر همینان را در جایی گرد آورند ، یا به صورت غیر حضوری از آنان پرسش کنند که در عرصه ایمان و عمل صالح برای خود چه نمره ای قائل هستید ، بسیار اندک اند کسانی که واقع بینانه و به دور از ادعاهای کاذب و بزرگنمایی ها نمره کمی به خود بدهند و یوسف وار بگویند که من نفس را از بدی تبرئه نمی کنم : « و ما أبری نفسی إن النفس لأمارة بالسوء : و من نفس خود را تبرئه نمی کنم ، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند »

ریشه این امر را باید در ، خود خواهی و خود پسندی انسان ها جستجو کرد . خداوند از این حقیقت با آیه « کل حزب بما لدیهم فرحون » پرده برداشته است . حال اگر قرار باشد امتحان و آزمون در کار نباشد تا صف مدعیان راستین از مدعیان دروغین جدا شود ، چگونه ممکن است کیفر و پاداش انسان ها منطبق بر عدالت و بر اساس شایستگی های افراد به آنها داده شود . به تعبیر حافظ :

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

همان گونه که نمره دادن یک استاد به دانشجویان به صرف ادعای آنان مبنی بر مطالعه درس ، کاری ناروا و غیر عادلانه است ، این امر درباره نوع تعامل خداوند با انسان ها نیز صادق است . اشکال پیش گفته درباره علم و آگاهی پیشین خداوند نیز مانع از اجرای چنین امتحانی نخواهد بود . برای مثال ، خداوند از آغاز می داند که شماری اندک از یاران امام حسین علیه السلام در امتحان سخت و دشوار همراهی با امام تا مرز شهادت ، پیروز و سر بلند خواهند ماند و در برابر ، شماری انبوه از مردم به دلیل دنیا پرستی و چشم فرو بستن بر حقیقت نه تنها ایمان ، که انسانیت خود را خواهند باخت . اما آیا اگر صحنه کربلا به وقوع نمی پیوست و مجرمان این رخداد تنها بر اساس علم الهی در آتش دوزخ فرو می افتادند ، آیا زبان به اعتراض و گلایه نمی گشودند که خدایا چرا پیش از جنایت قصاص مان کردی ؟ ما شاید با تحقق رخداد کربلا نمره بهتری می گرفتیم .

آشکار شدن چهره حقیقی انسان ها برای خود آنان و برای دیگران به منظور بستن راه هر گونه عذر و بهانه ای را می باید از اهداف اصلی آزمایش انسان ها بر شمرد . این امر در آیات چندی است :

در آغاز سوره عنکبوت پس از تأکید بر استمرار سنت امتحان چنین می خوانیم :

" و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقو و لیعلمن الکاذبین "

" و به یقین ، کسانی را که پیش از اینان بودند ، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند ، معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد . "

گر چه به ظاهر هدف از امتحان، علم الهی دانسته شده ، مفهوم آیه تحقق علم الهی به معلوم در مرحله تحقق خارجی است که به آن اصطلاحاً « علم فعلی » گفته می شود . در جایی دیگر ، هدف از امتحان آشکار شدن صف مجاهدان و صابران اعلام شده است :

و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین .

و البته شما را می آزمایشیم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسانیم .

بر اساس همین هدف ، یعنی جداسازی پاکان و از سویی بر پایه واژه های پیش گفته درباره امتحان ، گاه در آیات قرآن از واژه « تمحیص » (جداسازی سکه های تقلبی طلا و نقره از سکه های سره) استفاده شده که ذکرش رفت .

در سوره آل عمران با اشاره به ماجرای جنگ احد و برخورد منافقانه گروهی به ظاهر مسلمان و گله از رخدادهای تلخ این جنگ ، یکی از اهداف جنگ احد آزمودن دل های مسلمانان و جداسازی صف مؤمنان راستین از مدعیان دروغین معرفی شده است :

و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم و الله علیم بذات الصدور .

و [اینها] برای این است که خداوند ، آنچه در دل های شماست ، [در عمل] بیازماید و آنچه در قلب های شماست ، پاک گرداند ، و خدا به راز سینه ها آگاه است .

عبارت اخیر در این آیه ، در پاسخ به شبهه پیشین است که خداوند نه تنها از دل ها ، که از ذات و نهانخانه دل ها نیز آگاهی دارد و از این جهت امتحان برای تحقق علم خداوند نیست ، بلکه به منظور ظهور عینی و خارجی هویت واقعی انسان ها انجام می گیرد .

۳. سنت امداد

یکی از سنت های الهی که درباره مؤمنان به یک شکل ، و برای کافران نیز به شکلی دیگر جاری است ، سنت امداد می باشد .

سنت امداد را می توان چنین تعریف نمود : « خداوند بر اساس شایستگی های و خواسته های مسیر انسان ها را هموار ساخته بی آنکه مانع آرمان های آنان شود ، راه رسیدن به مقصد را برایشان تسریع می کند . » به استناد این قانون ، خداوند مؤمنان و آخرت خواهان را برای رسیدن به کمال مطلوب یاری می رساند و در مقابل بی آنکه مانع شود ، راه رسیدن کافران و فاسقان را به مقاصدشان - که خود بر رسیدن به آن تأکید دارند - تسریع می بخشد . این قانون فراشمول در این آیه شریفه آمده است :

من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصلاها مذموماً مدحوراً و من أراد الآخرة و سعی و هو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً . كلاً نمد هولاء و هولاء من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك محظوراً .
هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است ، به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می دهیم ؛ آن گاه جهنم را که در آن خوا و رانده داخل خواهد شد ، برای او مقرر می داریم ، و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد ، آنان اند که تلاش آنها مورد حقیقت شناسی واقع خواهد شد . هر دو [دسته ، یعنی] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم ، و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است . از این آیه چند نکته مهم بر می آید :

۱. مردم دو دسته هستند : گروهی دنیا طلب و گروهی دیگر آخرت خواه اند .

۲. از دنیا به عنوان « عاجله » یعنی پدیده ای شتاب آمیز ، و از جهان پس از مرگ نیز با عنوان رایج « آخرت » به معنای فردایی پس از امروز یاد کرده است تا نشان دهد که دنیا پرستان بر اساس غریزه شتاب خواهی برآندند تا از لذایذ نقد دنیا به هر قیمتی بهره برند ، اما در برابر ، مؤمنان عاقبت اندیش به فردایی بهتر می اندیشند ؛ نکته ای که در آیه ای دیگر با صراحت بیشتری آمده است :

إن هؤلاء يحبون العاجلة و یذرون وراءهم يوماً ثقیلاً .

اینان دنیای زودگذر را دوست دارند و روزی گرانبار را [به غفلت] پشت سر می افکنند .

۳. از آنجا که دنیا طلبی حرکت به سمت سقوط انسانی است ، هیچ شرطی نمی خواهد ، اما چون آخرت طلبی حرکت به سوی کمال است و پاداش به همراه دارد ، برای آن دو شرط ذکر شده : ۱. تلاش بایسته ؛ ۲. ایمان و دین باوری .

۴. خداوند بر اساس صفت عطابخشی ، عطای وجود خود را از هیچ یک از دو گروه نه تنها دریغ نمی کند ، بلکه آنان را در رسیدن به مقصودشان یاری می رساند ، هر چند این مدد رساندن بی حد و فراگیر نیست (عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید) زیرا ممکن است به مقصود رسیدن آنها بر خلاف مصلحتشان باشد ، از همین رو گاه این همراهی به صورت محدود انجام می گیرد .

۵. دنیا خواهان در انتخاب دنیاخواهی خود مختارند ، اما پیامد چنین انتخابی دیگر از دست ایشان خارج است . از این رو ، پس از مرگ تنها آتش جهنم در انتظار آنان خواهد بود ؛ زیرا وقتی تمام همتشان دنیا و دنیاخواهی باشد ، افزون بر ارتکاب گناهان و تضییع حقوق بندگان خدا ، برگ عیشی برای فردای خود پیش نفرستاده اند . بدین ترتیب پیامد دنیاخواهی فروغلتیدن در عذاب خواهد بود . گذشته از برخی دیگر از آیات مانند : « و یمدهم فی طغیانهم یعمهون » که درباره منافقان است ، عموم آیتی که درباره پدیده امداد سخن گفته ، از یاری رساندن خداوند به مؤمنان نیز مطالبی به میان آورده است .

امداد الهی به مؤمنان و صالحان

از آموزه هایی که قرآن به کرات بدان تأکید کرده ، حمایت ویژه خداوند از بندگان دین باور و صالح است . چنان که پیش از این نیز گفتیم ، به اذعان عموم مفسران دو صفت رحمن و رحیم پس از اسم جلاله « الله » - که ۱۱۴ بار در قرآن آمده - برای تبیین این نکته است که خداوند در کنار صفت رحمانیت و مهر گستری نسبت به همه انسان ها که به آن رحمت عام می گویند دارای رحمت ویژه نسبت به مؤمنان نیز هست که واژه رحیم بدان ناظر است . بر اساس همین رحمت خاص ، بارها در قرآن تأکید شده که خداوند دوستدار ، حامی و یار مؤمنان است :

الله ولی الذین ءامنوا یخرجهم من الظلمات إلی النور .

خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده است ؛ آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی به در می برد .

همچنین بارها در کنار یاد کرد قصه های پیامبران و امت های پیشین ، از سنت یاری کردن پیامبران و مؤمنان نیز یاد کرده است ، هر چند که آنان در ظاهر ضعیف و اندک بوده اند . در واقع بر همین مبناست که غلبه بر کافران سنت تغییر ناپذیر خداوند اعلام شده است : « کتب الله لأغلبین أنا و رسلی : خدا مقرر کرده است که حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید . »

این در حالی است که خداوند یاری کردن مؤمنان را به عنوان حقی تخلف ناپذیر بر عهده گرفته است : « و کان حقاً علینا نصر المؤمنین »

باز بر اساس همین سنت امداد است که خداوند سر انجام جهان را از آن صالحان می داند که با پیروزی بر کافران ، فاسقان و ستمکاران ، وارث زمین خواهند شد :

و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادی الصالحون .

و در حقیقت ، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد .

نیز بر پایه همین سنت یاری رساندن به مؤمنان صالح است که خداوند بارها مسلمانان را در تنگناها و جنگ ها یاری رساند ؛ نظیر این آیه :

إلن یکفیکم أن یمدکم ربکم بثلاثة ءلاف من الملائکة منزلین .

آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری کند ؟

دو چندان کردن شمار مسلمانان در چشم دشمنان ، و کاست شمار آنان در چشم مؤمنان نیز در قرآن آمده است :

و إذ یریکموهم إذ التفیتهم فی أعینکم قلیلاً و یقللکم فی أعینهم لیقضی الله أمراً کان مفعولاً . و آن گاه که چون با هم برخورد کردید ، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را [نیز] در دیدگان آنان کم نمودار ساخت تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود ، تحقق بخشد .

خداوند گاه به صورت علنی با فرستادن سه یا پنج هزار فرشته به یاری مؤمنان شتافته و به قلب آنان آرامش و اطمینان بخشیده است .

افزون بر امت اسلامی که با فرض ایمان و عمل صالح همواره از سنت امداد و یاری خداوند بهره مندند پرهیزکاران با بهره یافتن از نیروی تشخیص حق از باطل (یا ایها الذین ءامنوا إن تتقوا الله یمجعل لکم فرقاناً) یا روزی های خاص – بی آنکه انتظارش را داشته باشند – و خارج شدن از تنگناها ، یکسره مشمول امداد الهی اند (و من یتق الله یمجعل له مخرجاً . و یرزقه من حیث لا یحتسب .)

باری ، همه اجزای هستی ، لشکر خدایند و هر کس با خدا باشد ، همانا او اجزای هستی را به خدمت و یاری اش گسیل می دارد.

« شهید مطهری معتقد است که بسیاری از اکتشافات بشری ریشه در امدادهای غیبی دارد . از ژاک هادامارا این سخن را نقل کرده است :

وقتی ما به شرایط اکتشافات و اختراعات می اندیشیم ، محال است بتوانیم اثر ادراکات ناگهانی درونی را نادیده بگیریم . هر دانشمند محقق کمی و بیش این احساس را کرده است که زندگی و مطالب علمی او از یک رشته فعالیت های متناوب – که در عده ای از آنها اراده و شعور وی مؤثر بوده و بقیه حاصل یک سلسله الهامات درونی می باشد تشکیل شده است .

نیز در ادامه افزوده است :

دانشمند بزرگ عصر ما اینشتین نیز چنین عقیده ای درباره فرضیه های بزرگ داشته و مدعی بوده است که مبدأ پیدایش فرضیه های بزرگ نوعی الهام و اشراق است . «

معاد شناسی

معاد

معاد یکی از مهم ترین دغه غه های بشر در طول تاریخ بوده است . انسان جاودانه طلب که نابودی را بر نمی تابد و در عین حال با واقعیتی به نام مرگ روبروست ، طبیعی است که از خود سوال کند، زندگی انسان به کجا منتهی می شد و پس از مرگ برای او چه اتفاقی می افتاد؟ پذیرش نیستی ، مطلوب انسان نیست لذا همواره برای ماندن تلاش می کند. آرزوی جاودانگی و ماندن ، گاه در افسانه های مربوط به آب حیات ، گاه با حضور جاودانه در خاطره ها از راه تولید نسل ، گاه از طریق زنده نگهداشتن خاطره اجداد با ادامه شغل و حرفه ، یا از طریق انجام فعالیت های بجا ماندنی و اعمال صالح خود را نشان داده است .

باور به نوعی زندگی پس از مرگ را در فرهنگ همه جوامع می توان مشاهده کرد. در گذشته ، عده ای همراه مردگان خود، اجناسی دفن می کردند تا او در دنیای دیگر از آنها استفاده کند. بعضی از قبایل علاوه بر اجناس مورد نیاز برای یک زندگی عادی ، وسیله سواری ، طلا و نقره نیز همراه او دفن می کردند. گروهی معتقد بودند همسر یا نوکران فرد هم باید پس از مرگ به دنبال او روانه شوند . لذا آنان را به کام مرگ می فرستادند و همراه مردگان دفن می کردند. گروهی مردگان خود را مومیایی می کردند و معتقد بودند تا جسم او باقی است به حیات خویش ادامه خواهد داد. بعضی با ایجاد منفذ در قبرها ، راه عبور و مرور ارواح را تسهیل می کردند. در اروپای قدیم و مناطق دیگر این باور رایج بود که افراد پس از مرگ در خانه های قدیمی خود ، به زندگی روحانی خویش ادامه خواهند داد و ارواح شرور بعد از مرگ نیز به آزار مردم ادامه خواهند داد. تناسخ نوع دیگری از اعتقاد به زندگی پس از مرگ است که فلاسفه ای چون سقراط و افلاطون نیز به آن معتقد بودند. اعتقاد به ((کارما)) یعنی چرخه حیات و تناسخ ، در بین هندوها و بوداییان رواج بیشتری دارد. بر طبق این اعتقاد انسان بر اثر اعمالی که در این دنیا انجام می دهد بر روح خود آثاری باقی می گذارد که سرنوشت پس از مرگ خود را با آن رقم خواهد زد. در نظر آنان این روح پس از مرگ تا موجودی مناسب خود بیابد و در جسم او حلول کند، سرگردان است . اگر انسان در زندگی خویش صالح باشد، روح او در فرزند انسان خوشبختی حلول می کند و پاداش اعمال خود را با زیستی مرفه و شاد خواهد گرفت . اگر در زندگی دنیایی ، فرد ناصالح و شرور بوده باشد، روح وی در جسم فرزندی از طبقه پست و پایین جامعه حلول خواهد کرد و بدبختی این دنیا را به عنوان سزای اعمال بد خویش ، خواهد چشید. از نظر آنان برخی ارواح حتی صلاحیت حلول در جسم آدمی را ندارند و باید در جسم حیوانات خاصی حلول کنند. از نظر آنان تفاوت طبقات جامعه نیز به مقتضای این چرخه طبیعی ، حق است .

انسان معتقدند که این چرخه ، همواره ادامه خواهد داشت تا بالاخره انسان در اثر ریاضت ، عبادت و اتحاد با امر واحد ، به رستگاری نهایی نایل شود و از این چرخه رنج آور رهایی یابد . علت همه رنج های بشر بیگانگی از امر واحد است و سعادت او در گرو یگانگی با اوست .

اسلام تنها مرامی بود که در مورد جهان آخرت، بیشترین اسرار را فاش ساخت و دقیق ترین جزئیات معاد را بازگو کرد. واژه معاد که به معنای محل، زمان یا مکان بازگشت و عود است را مسلمانان برای اعتقاد به حیاتی غیر از حیات دنیوی، یعنی زندگی پس از مرگ به کار می برند. منظور از این واژه، بسته به طرز تلقی از مرگ، احتمالاً "بازگشت به زندگی محسوس، یا تجدید حیات مجدد، یا بازگشت روح به جسم و یا رجوع انسان به خداوند است. قرآن کریم برای این معنا از واژه هایی چون: مأب، رجعت و عود استفاده کرده است.

بینش اعراب معاصر نزول قرآن حس گرا بود و نمی توانستند واقعیت های غیر مادی و نامحسوس را تصور کنند. آنان با وجود اعتقاد به نوعی زندگی روحانی پس از مرگ، به شدت با اعتقاد به تجدید حیات دوباره بشر مخالف بودند و بیان این حقیقت را از زبان پیامبر ناشی از جنون یا دروغ برخدا می دانستند. آنان می گفتند چگونه ممکن است استخوانهای پوسیده انسان دوباره زنده و انسان بار دیگر مبعوث شود. آنان با اطمینان قسم یاد می کردند که کسی مبعوث نخواهد شد و زندگی به این صورت فقط در همین دنیا امکان پذیر است. بعید دانستن حیات اخروی اختصاص به اعراب نداشت بلکه این استبعاد را تقریباً می توان در طول تاریخ و در بسیاری از جوامع امروز مشاهده کرد.

انگیزه های انکار معاد

بشری که فقط با این دنیا مأنوس است و مرگ و پس از مرگ را تجربه نکرده است همواره در مواجهه با این باور، نوعی حیرت، استبعاد یا انکار از خود نشان می دهد.

او به حکم حال خود منکر بدی	زین رسالت معرض و کافر شدی
کاین محال است و فریب است و غرور	زانکه تصویری ندارد چشم کور
ای که اندر چشمه شور است جات	توجه دانی شط و جیهون و فترات

پیچیدگی مسأله و نامحسوس بودن و بی اطلاعی مردم از ساز و کار این حادثه نقش بسیاری در انکار معاد داشته است، بطوری که حتی انبیا الهی نیز نمی توانسته اند به راحتی از کنار آن بگذرند و این موضوع برای آنان نیز نیاز به توضیح و تبیین داشت.

علاقه به دنیا و دلمشغولی به آن، خوشگذرانی و هوس بازی ها، انگیزه های دیگر انکار معاد است. انسان علاقه ای به از دست دادن نقد دنیابه جای نسبه آخرت ندارد لذا زبان حال او در مقابل دعوت انبیا به آخرت این بوده است که:

جان ما فارغ بد از اندیشه ها	درغم افکندید ما را و عننا
طوطی نقل و شکر بودیم ما	مرغ مرگ اندیش گشیتیم از شما

انکار معاد هیچ پشتوانه علمی یا عقلی ندارد بلکه صرفاً "این انگیزه هاست که باعث انکار معاد می شود.

ادیان الهی تلاش دارند تا مردم را به حقیقت مرگ و دنیای دیگر مومن سازند و یاد مرگ را در زندگی آنان وارد نمایند تا به کمک این حقیقت، روح آنان را صیقل دهند و پاک سازند. بعد از خداوند، مرگ، تنها چیزی است که انسان در مقابل آن احساس حقارت و عجز می کند و قادر به مقابله با آن نیست. انسان در آئینه مرگ و حوادثی که قرار است در آنجا رخ دهد، خویشتن واقعی خود را می یابد. باور به معاد، انسان را راحت نخواهد گذاشت و او را مجبور خواهد ساخت که دنیای محبوب خود را قربانی این باور سازد. یاد مرگ غرور و نخوت و جبروت آدمی را می شکند، غرایز را تعدیل می کند و مانع ظلم و اخلاق ناپسند و رفتار زشت در او می شود.

گوئیا باور نمی دارند روز داوری	کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند
--------------------------------	--

غفلت از معاد و اشتغال به دنیا، باعث علاقه بیشتر به دنیا و فراموشی آخرت شده و انسان را به گناه آلوده می سازد. قرآن کریم گوشزد می کند که همواره یاد خود را برای آخرت خالص کنید و توجه نمایید که برای فردای خود چه چیز ذخیره می سازید. کار انبیا غفلت زدایی و کارآمد سازی این عامل اساسی تربیت انسان است . پیامبر اکرم (ص) موفق ترین انسانها را کسی می داند که بیشترین اشتغال ذهنی او را، یاد مرگ تشکیل دهد. افرادی که باور دارند که برای دنیای دیگر خلق شده اند، نه تنها مرگ را ناخوش ندارند و از آن هراسناک نیستند، بلکه آن را ابتدای راحتی و سعادت خود تلقی می کنند و در صورت لزوم از آن استقبال می نمایند.

امکان معاد

برای کسی که خداو نبوت ایمان داشته باشد، پذیرش وقوع معاد دشوار نیست . امکان وقوع حیات پس از مرگ ، هنگامی قابل تصور نیست که اولاً فاعلی که قادر به انجام چنین کار باشد وجود نداشته باشد. ثانیاً " ماهیت انسان به گونه ای باشد که قابلیت حیات مجدد رانداشته باشد. این هر دو اصل برای کسی که اعتقاد به خداوند قادر و قابلیت انسان در بازگشت به نوعی حیات دیگر باشد، محرز است . قرآن کریم برای نزدیک شدن ذهن بشر به امکان وقوع معاد ، به همین دو عامل توجه می دهد:

الف- قدرت خداوند: خداوند برای اینکه به مردم این باور را منتقل سازد به اعتقاد بشر به قدرت بی انتهای خود استشهاد کرده و می فرماید: « آیا باور ندارید که خدای خالق آسمانها و زمین ، قادر است که مثل آن را دوباره ایجاد کند. » و خود پاسخ می دهد بلی او حتی قادر است سر انگشتان شمارانیز (که هر یک بادیگری متفاوت ایت) ایجاد کند.

ب - خلقت اولیه : انسان قبل از اینکه خلق شود احتمال داشت که ایجاد شود. بنابراین همان که اولین بار این قابلیت را در انسان ایجاد کرد، دوباره قادر است آن را ایجاد نماید. قرآن کریم حتمی بودن اراده مجدد خلقت انسان را مورد تأکید قرار می دهد: « خداوند همانطور که شما را برای اولین بار آفرید، دوباره این خلقت را باز می گرداند، این وعده ای حتمی است که ما حتماً آن را محقق می سازیم . »

ج - توجه به بهار: درختان در زمستان مردگانی به نظر می رسند که هیچ آثاری حیات در آنها مشاهده نمی شود و اگر تجربه زندگی گذشته ما از فصل بهار نبود، حیات مجدد درختان همچون حیات مجدد انسان بعید می نمود. قرآن کریم قیامت را به تجربه بهار تشبیه کرده است که بعد از زمستان دوباره شکوفا خواهد شد: « خداوند، همچنان که زمین را پس از مرگ زنده می سازد، زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج خواهد ساخت . »

این بهار نوز بعد برگ ریز	هست برهان وجود رستخیز
در زمستان نشان اگر چه داد مرگ	زنده شان کرد از بهار و داد برگ
در بهار آن سبزه ها پیدا شود	هر چه خورده است این زمین رسوا شود

د- وقوع قیامت : مهم ترین دلیل برای امکان هر چیز ، وقوع آن است . خداوند در قرآن به وقوع حوادثی مشابه قیامت اشاره می فرماید و آن را دلیل امکان تحقق آن در زمانی دیگر می داند: کسی برویرانه ای عبور کرد و گفت : خداوند چگونه آنان را پس از مرگ ، بار دیگر زنده خواهد ساخت ؟

پس خداوند او را به مدت صدسال میراند و انگاه برانگیخت ، سپس گفت : چقدر درنگ داشتی ؟ یک روز یا کمتر . گفت : بلکه صد سال مانده ای . به غذا و نوشیدنی خود نگاه کن که بوی آن را تغییر نکرده است . به الاغ خود که نشانه ای برای مردم

است ، نگاه کن .بنگر که چگونه آنها را پیوند زنیم و برآن گوشت رویانیم .پس چون مطلب برایش آشکار شدگفت :دانستم که خداوند برهر چیز تواناست .

حضرت ابراهیم نیز وضعیت مشابه داشت .آنگاه که گفت پروردگارا،زنده شدن مردگان رابه من بنمایان .گفته شد: آیا ایمان نداری ؟ گفت دارم ولی برای اطمینان قلبی خود، آن رادرخواست می کنم . پس فرمودچهار مرغ راپاره گردان وهرپاره آن رابرسر کوهی قرارده و آنگاه آنان رابخوان .شتابان به سوی تو روان خواهندشد.

ادله معاد

فلاسفه و متکلمین معاد رابه « معاد عامه » و « معاد خاصه » تقسیم کرده اند.منظور از معاد عام ، بازگشت مجموعه عالم و منظور از معاد خاص فقط رستاخیز انسان است . دلایل فلسفی ،عقلی محض و دلایل کلامی ،شرعی – عقلی هستند.دراینجا به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم .

دلایل فلسفی معاد

دو نمونه از برهان های فلسفی « برهان حرکت » و « برهان نفس » است و« برهان حرکت » درصدد اثبات معاد عام و « برهان نفس » درصد اثبات معاد خاص است .

الف – برهان حرکت : حرکت بعدی از ابعاد ماده است .تمام موجودات طبیعی از حیث « جوهر » و « عرض » درحرکت هستند .هر حرکتی همچنانکه مبدأ و مسافت دارد،غایت و نهایت نیز دارد.بنابراین مجموعه عالم طبیعت که یکپارچه حرکت است ،باید مبدأ، مسافت ونهایت داشته باشند.جهت و هدفی که این عالم به سمت آن درحرکت است و غایتی که فوق آن غایت هدف دیگری وجود ندارد،نهایت ومعاد عالم است .غایت هرچیز ،از خود آن چیز اشرف و کامل تر است ، پس غایت الغایات که منتهای همه حرکات است اشرف وکامل تر از دنیا و هر چیز دیگری است .

ب – برهان نفس : به اصطلاح فلاسفه مشاء و متالئه، نفس یا روح انسان محصول تکامل جسم وماده است .تن و روان باوجودی که در تحلیل ذهنی متفاوت و متمایز می نمایند ولی بریکدیگر اثر متقابل دارنددرحیات واقعی انسان نمی توان تمایز و تقابل قاطعی بین روح و جسم قائل شد.خودیت انسان بدون هریک از آنها بی معناست و لذااین دو یک حقیقت را تشکیل می دهند.

نفس پس از ایجاد ،با همکاری ماده فعال و متحول می شود ولی پس از مرگ بین آنان فاصله می افتد،جسم ،مبتدل به ماده ای دیگر خواهد شدولی روح جاودانه باقی خواهد ماندبه قول فلاسفه :

« النفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء.»

استدلال فلاسفه درتجرد نفس یا روح ،حول محور تفاوت قانونمندی حاکم برتن با روح ونفس می گردد.آنان می گویند: انسان موجودی صرفاً "مادی نیست ،جسم او چیزی است که حالت ،حرکت ،بعد ، ظاهر و خصوصیات فیزیکی مبین آن است ودائماً" درحال تغییر و دگرگونی است ، اما هویت روحانی انسان که جوهر و حقیقت وجود اوست ، همواره محفوظ و ثابت است .حقیقت انسان غیرقابل تقسیم است ،تکثر درآن راه نداردوزمانی یا مکانی نیست .باوجودی که بخش اعظم فعالیتهای انسان ناشی از فعل و انفعالات مغزی اوست ولی حقیقت انسان از جنس آگاهی و ذهن محض هم نیست ، بسیاری از آگاهی ها، از یاد می رودبدون اینکه هویت وخودیت انسان دگرگون شود.

انسان در اثر مرگ فقط حالت فیزیکی خود را از دست می دهد ولی هویت او تنها از یک دنیا به دنیای دیگر منتقل می شود. با جد شدن روح از جسم (مرگ)، روح جاودانه باقی خواهد می ماند. مرگ به معنای عدم نیست بلکه آغازی برای زیست مجرد و تنهای نفس است.

دلایل کلامی معاد

نمونه ای از دلایل کلامی حیات پس از مرگ، «برهان حکمت» است که برای اثبات معاد عامه است و «برهان عدالت» که برای اثبات معاد خاصه اقامه شده است.

الف برهان حکمت: خداوند حکیم است و موجود حکیم کار بیهوده انجام نمی دهد. اگر او از خلقت عالم هیچ هدفی عقلایی نداشته باشد، خلقت او عبث و بیهوده خواهد بود. خداوند خود می فرماید: «ما آسمان و زمین و آنچه بین آن است را باز آنچه نیافریدیم بلکه به حق آفریدیم» پس خلقت و زندگی را مقصدی است معاد نام.

برخلاف «برهان حرکت» که معاد را برای عالم طبیعت اثبات می نماید، این برهان در صدد است که برای همه خلقت، اعم از ماده و معنا، غایتی (معاد) اثبات نماید.

ب - برهان عدالت: برخلاف اشاعره که هر فعلی را بر خداوند، جایز، حق و عدل می دانند، عدلیه بر این باورند که خدا عادل است و عدالت وی ایجاب می کند که او صالح و فاسد، مومن و کافر را به یک چشم نگاه نکند و بین آنها متناسب با اعمالشان تفاوت بگذارد. عدل خدا نسبت به بندگان در این جهان تحقق نیافته است، چراکه بسیاری از مردم پاداش واقعی اعمال نیک خود را دریافت نکرده اند، چه بسیار کسانی که علی رغم اعمال نیک خود، با رنج و مشکلات و زندان و شکنجه های طاقت فرسایی روبرو شده و به قتل رسیده اند و پاداش اعمال خود را دریافت نکردند. از طرف دیگر بسیاری از اعمال زشت انسان در این دنیا مجازاتی به همراه نداشته و حتی پاداش نیز به دنبال داشته است. غالب ظالمین و ستمگران در این دنیا با ناز و نعمت زندگی کردند و دنیا رفتند. آنان در صورت گرفتار شدن نیز مجازات عادلانه نشدند یا امکان مجازات عادلانه برای آنان قابل تصور نبود. چگونه می توان در خور و مطابق عدل کسی را مجازات کرد که عده بی شماری از گناهان را قتل عام و خانواده های بسیاری را بی سرپرست کرده است؟ کسی را که با فداکاری و خدمات خود حیات مجدد به جسم یا روح بشر بخشیده است، چگونه می توان پاداشی در خور بخشید! بنابراین، عدالت خدا ایجاب می کند که دنیای دیگری باشد تا عدل الهی برپا گردد و افراد نتیجه واقعی اعمال خود را به طور عادلانه ببینند.

روح های تیره و گلناک هست	در خلائق روح های پاک هست
در یکی در است و در دیگر شبه	این صدفها نیست در یک مرتبه
همچنین کاظهار گندمها زکاه	واجب است اظهار این نیک و تباه

مراحل حیات اخروی

حیات اخروی بخشی از حیات گسترده آدمی است. این حیات در عالمی است که از انسان کاملاً محجوب است و او از آن هیچ اطلاع شفافی و روشنی ندارد. تنها کانالی که می توان از طریق آن از آن عالم اطلاع حاصل کرد، وحی الهی است. از این مرحله به بعد سخن از بیرون دین گفتن بی معناست و فقط با ایمان به دین و آموزه های آن می توان به دنیای پر ابهام آخرت راه یافت و از آن خبر گرفت. البته آنچه که وحی می گوید نیز روشن نیست که تا چه حد نمادین، مجازی و

رمز گونه است و تا چه حد حقیقی . پس به انسانی که نسبت به آخرت کور مادر زاد است چگونه می توان تصاویری حقیقی نشان داد.

براساس آموزه های دینی مراحلی که انسان از این دنیا با آن روبرو می شود سه مرحله است . مرگ ،عالم برزخ و عالم قیامت .

مرگ

« مرگ » آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت است . حقیقتی مسلم و گریز ناپذیر و در عین حال حیرت زا است . جدا شدن روح از جسم و انتقال آن به عالم دیگر راکه مقارن آن قلب و مغز نیز از کار می افتد « مرگ » می گویند ولی اینکه به هنگام مرگ انسان ، دقیقا " چه مکانیسمی طی می شود به خوبی شفاف نیست .

وفات به معنای نابودی و از بین رفتن انسان نیست بلکه به معنای گرفته شدن ، تحویل شدن یا دریافت شدن است . گویا ماهیت مرگ ، تحویل گرفته شدن و دریافت شدن حقیقت آدمی است که در زمان خلقت ایجاد شده و به تعبیری به جسم تحویل داده شده بود . خداوند در قرآن کریم می فرماید: « ما انسان را از عصاره خاک (تراب) آفریدیم ، پس آن را به نطفه تبدیل کردیم و در جایگاه محکمی در رحم نگه داشتیم ، سپس نطفه را به علقه و علقه را به مضغه مبدل ساختیم و سپس براستخوان ، گوشت رویاندیم ، آنگاه خلقتی دیگر ایجاد کردیم . « این « خلقت دیگر » ، در قرآن با تعبیر دمیده شدن روح : « فاذا سویته و نفخت فیه من روحی » مطرح شده است .

پس جسم انسان هنگامی که به مرحله ای از تکامل رسید، روح در او ایجاد می شود، این روح مدت زمانی با این جسم متحد و همراه است و در پناه همکاری و همکنشی با او تکامل می یابد ولی زمانی دیگر همچون میوه رسیده درخت ، از آن جدا می شود و به حیاتی فراطبیعی منتقل می گردد . پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: مرگ یعنی انتقال از یک خانه به خانه دیگر و آن پل آزادی انسان و تولد دیگر مومن است.

عالم برزخ

عالم برزخ، مرحله ایست میان دنیا و قیامت، نام دیگر آن عالم قبر است ،عالم قبر، در ادبیات اسلامی از گودال و حفره ای که جسم انسان را در آن می نهند ، متفاوت است . همه افراد پس از مرگ به عالم قبر منتقل میشوند ، چه آنان که پس از مرگ در مقبره ها دفن می شوند ، چه آنها که در ابهای دریا غرق می شوند و طعمه کوسه ها میگردند یا در بیابان ها طعمه پرندهگان و درندگان می شوند یا بنا برخی رسوم ، سوخته شده و تبدیل به خاکستر میشوند و به باد سپرده می شوند یا در محفظه هایی نگهداری می شوند ، همه به عالم قبر منتقل خواهند شد

فشار قبر ، پرسش از عقاید ، رنج و آزار یا نعمت و رحمت متناسب با عملکرد دنیوی آدمیان ، همه در این عالم برزخ رخ میدهد نه در زیر خاک .

ادمیان پس از مرگ نابود نمی شوند بلکه ادامه حیات آنها به شکلی دیگر در جریان است . آنان پس از مرگ با بخشی از اعمال صالح یا فاسد خود دست به گریبان هستند . انسانهای صالح ، شهدا و صدیقین پس از مرگ نوعی زندگی بهشتی متناسب با آن عالم را تجربه میکنند و انسانهای گنهگار نیز بخشی از عذاب قیامت را خواهند چشید . به همین جهت این عالم ، « قیامت کوچک » نامیده میشود .

عالم برزخ ، عالمی بین عالم مجرد و ماده است . خواصی شبیه عالم خواب دارد. عده ای در خواب عمیق به سر می برند و بعضی خوابشان آشفته و عده ای متنعم از الطاف الهی هستند. در خواب انسان احساس زمان نمی کند ولی لذتها و دردها را شدیدتر از بیداری احساس می کند ، سخن می گوید ولی از جنجره ، لب و دهان استفاده نمی کند. بوسیله پا از جایی به جای دیگر منتقل می شود حال آنکه در جای خود آرمیده است با دست اشیا را می گیرد و جابه جا می کند ولی دستان او بی حرکت است.

بنا به آموزه های دینی ، عالم برزخ مکان کشف حقایق و درک عالم غیب و شهود و متنبه شدن انسان است. البته افسوس که آگاهی یا حسرت در عالم قبر سودی عاید انسان نمی کند ، چون زمان عمل گذشته است و امکان بازگشت و جبران گذشته وجود ندارد. قرآن کریم می فرماید : « به هنگام مرگ می گویند : خدایا ما را به دنیا برگردان ، شاید اعمال صالح ترک کرده را انجام دهیم ، این فقط سخنی است که می گویند ولی تا هنگام مبعوث شدن در برزخ خواهند ماند.»

البته رابطه دنیا و برزخ کاملاً گسسته نیست ، با قیامت الصالحات به صاحبانش منتقل خواهد شد و آثار و نتایج اعمال ناشایست نیز ، مسببانش را راحت نخواهد گذاشت.

عالم قیامت

خداوند در قرآن کریم برای عالم قیامت نامهایی را مطرح فرموده که این نامها خود گویای ویژگیهای آن عالم است؛ در توصیف مشخصات عالم قیامت، از همین نام گذاریها استفاده می کنیم:

یوم الموعود: این روز روزی است که انبیا تحقق آن را به عنوان مرحله ای از مراحل حیات آدمی، به مردم وعده داده اند. این وعده حتمی و تخلف ناپذیر است.

زمان وقوع وعده الهی را جز خدا احدی نمی داند، وقت معین (اجل مسمی) آن نزد او محفوظ است. همین قدر می دانیم که وقوع قیامت هنگامی رخ خواهد داد که شرایط آن فراهم شود. این شرایط، شرایطی متفاوت و غالباً مخالف وضع جاری عالم است. به این صورت که زمین و آسمان به پدیده هایی متفاوت از آنچه هستند تبدیل خواهند شد.

همزمان با وقوع قیامت تحولات غریبی در عالم اتفاق می افتد که شگفت انگیز و حیرت زاست، به همین جهت به آن، روز عظیم یا روز کبیر گفته شده است. وقوع ناگهانی این حوادث نه تنها برای انسانها، بلکه بر آسمانها و زمین هم سنگین است. چگونگی و شرایط وقوع حوادث عظیم قیامت، بنا بر گزارش قرآن کریم، در هر بخش عالم به قرار زیر است:

تحولات سماوی: آسمان «یکپارچه» بر خود می لرزد، در هم پیچیده شده، شکافته و از هم دریده می شود و عاقبت «تکه تکه» خواهد شد.

ستارگان زیبا و «نورانی» بر بلندای آسمان، «تاریک» شده و فرو می ریزند. ماه و خورشید درخشان جمع می شوند، (جَمِعَ) در هم پیچیده شده (كُوِّرَتْ) و تاریک می گردند.(خسف)

تحولات کوهها و دریاها: کوههای بلند و سر به فلک کشیده آرام و پابرجا که چون میخ در زمین فرو رفته اند ، ناآرام گشته ، شروع به حرکت می کنند. آنگاه از جای خود کنده شده، درهم شکسته شده ، و سپس خرد و همچون ریگ روان می شوند و سپس همچون پشم زده شده و به صورت غبار در خواهند آمد.

دریاهای آرام، خروشان می شوند و کوهها که سد و مرزهای دریایی بوده اند برداشته می شوند و دریاها به حرکت درآمده، و به یکدیگر متصل خواهند شد.

تحولات زمین: زمین کشیده، گسترده، آرام و مطیع به یکباره لرزش پیدا می کند، و شکافته شوند و آنچه در درون خود دارد را از دل خود بیرون می ریزد و نهایتاً در هم خواهد شکست.

یوم القیامه: انسانها در اثر تحولات یاد شده همگی از دنیا خواهند رفت. ولی به هنگام دمیده شدن در صور همه کسانی که از اول تا آخر عالم می زیسته اند، دعوت خدا را لبیک گفته اند بر انگیخته شده، و بار دیگر در پیشگاه خداوند زنده خواهند شد، قیام خواهند کرد و محشور می شوند. آنان که زنده شده اند بر این تصورند که زمان کمی بر آنها گذشته است. در محشر، هر کس بر اساس نیت و حقیقت خود محشور می شود. متقین در پیشگاه خداوند رحمان قرار می گیرند. مجرمین، کر و لال و کور خواهند بود و حتی عده ای به شکل حیوانات محشور خواهند شد.

یوم الیم و یوم عصیب تعبیر الیم و عصیب، گویای حالات رنج آور و مشقت زای حاصل از دگرگونی های این روز یا رنج ناشی از مشاهده اعمال در آخرت است.

همه افراد بلا استثنا از قبور خود بر می خیزند و چون ملخهای پراکنده و مستان، بی هدف، به این سو و آن سو می شتابند. وضع روانشناختی، روحی و رفتاری آنها حاکی از حالت نگرانی و اضطرابی است که همه وجود آنها را دربر گرفته است. آنان دیدگانی خیره و مبهوت، دلهایی هراسان، پریشان و پر حسرت دارند. شدت نگرانی ها و ناراحتی های محشر چنان است که اگر در این دنیا اتفاق افتد، زن باردار، فرزند خود را سقط می کرد و مادر شیرده، از شیر دادن فرزند خود منصرف می شد، و هر کودکی را پیر می ساخت.

یوم الاخر: این روز از هر نظر بکلی دیگر است و دارای مناسباتی بسیار متفاوت از آن چیزی است که انسان در این دنیا تجربه کرده و با آن خو گرفته است. در آن روز، مردم از اولین تا آخرین مخلوقات، دسته دسته به جایگاه محاسبه پیش می روند ولی از لحاظ جامعه شناختی با وجود کثرت و اجتماع در یک محل نسبت به هم غریبه و جدا هستند. در آنجا بر خلاف دنیا ارتباطات اجتماعی و همبستگی اجتماعی وجود ندارد، همه احساس جدایی و تنهایی می کنند عوامل همبستگی همچون خانواده، اقوام و ملیت در آنجا بی معنی است. انسان حتی از پدر و مادر، برادر و همسر و فرزند خود نیز فراری است. هیچ دوست و یار و یآوری برای خود نمی بیند. همه افراد فقط به فکر خویشند و لذا هیچ کس به داد کسی نمی رسد. آدمیان به هر سو گریزان می شوند ولی پناهی نمی یابند. در آنجاحتی دوستان، دشمن یکدیگر می گردند.

قدرت و ثروت هم کارآیی ندارد؛ «یوم لا ینفع مال و لا بنون» در این روز، برخلاف دنیا، چیزی عوض و وثیقه گرفته نمی شود و یاری و سفارشی و رشوه از کسی پذیرفته نمی شود. گنهکارانی هستند که آرزو می کنند ای کاش می توانستند فرزندان، همسر، برادر، اموال خود و همه آنچه در زمین است را می دادند و از این مهلکه نجات می یافتند.

یوم یقوم الحساب: در عالم محشر شرایط تجلی نور الهی فراهم می گردد و زمین به نور پروردگار منور و کتابها گشوده، انبیا و شهدا حاضر می شوند. زمان حسابرسی و قضاوت الهی فرا می رسد.

کردار آدمی از قبل در کتاب قلب هر کس توسط نگهبانان غیبی او ثبت شده است و در این هنگام در مقابل او گشوده می شود و او توان دیدن آن را پیدا می کند. نامه عمل انسانها را به دستشان میدهند، انکه نامه عملش به دست راستش داده می شود، محاسبه اعمال وی با سرعت انجام می گیرد و بسیار خوشحال است و آن را به دیگران نیز نشان می دهد

و می گوید، من مطمئن بودم که به حسابم رسیدگی می شود. آنکه نامه عملش را به دست چپ دهند می گوید، ای کاش از حساب خود خبر دار نمی شدم. مال و قدرت، مرا سودی نبخشید. آنکه نامه عملش را از پشت سر به وی می دهند، نابود است.

به انسان گفته می شود نامه اعمال خود را بخوان و قضاوت کن. ا و با یک نگاه میتواند آن را بخواند و به اعمال انجام داده یا ترک کرده آگاه شود. انسان اعمال خود را به عینه می بیند. اعمال انسان در مقابلش نمایش داده می شود. او خوب و بد آن را می بیند و بسیاری از اعمال خود را که فراموش کرده بود، به یاد می آورد. هنگامی که انسان گزارش و نمایش اعمال خود را خواند و مشاهده کرد از دقت در ثبت ریز و درشت اعمال به شدت شگفت زده می شود. قیامت روز شهادت و گواهی هم هست و همه چیز به اجازه خداوند به سخن می آیند. زبان و دست و پا و گوش و چشم و پوست بی توجه به ناخشنودی صاحبش بر علیه او شهادت می دهند. آنکه میزان عملش سنگین باشد رستگار خواهد بود و جایگاهش زندگی رضایت بخش و پر تنعم و آنکه میزان عملش سبک باشد، خود را باخته و آتش، انتظارش را می کشد.

یوم تیبض الوجوه و تسود الوجوه: آدمی مطابق اعمالش، چهره می نماید. چهره هایی گشوده و خندان و شاد، و چهره هایی پریشان و نگران هستند. صورت مومنین سفید و نورانی و چهره ظالمین و مجرمین تیره و بی فروغ است. گناهکاران، با وجود ادله و شواهد غیر قابل انکار، از خود دفاعی ندارند و از اینکه عمر کوتاه خود را به باطل طی کرده اند در افسوس و حسرت بسر می برند. لذا قیامت «یوم الحسره» است. گناهکاران تنها با خود کلنجار می روند. خواری، آنها را در بر گرفته است. جز عذر خواهی چاره ای ندارند ولی در آنجا معذرت خواهی هم سودی ندارد. «یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم.»

خداوند در این روز به کسی ذره ای ظلم نخواهد کرد. روز جزا انسانهای عادل و رحیم و مهربان با صفت عدالت و رحمت خداوند و انسانهای ظالم و مجرم و جنایت پیشه با قهر خداوند روبرو می گردند. حکم عادلانه خداوند به سرعت صادر می شود. حکم خداوند در قیامت نسبت به بندگان او با فضل و رحمت همراه است. لذا برای عمل صالح، از دو، تا هفتاد برابر، پاداش مقرر می دارد. این پاداش اضافی، پاداشی رایگان و نتیجه صداقت در ایمان مومنین است. کیفر مجرمین توسط خداوند قهار، با اینکه شدید است ولی به میزان اعمال آنان است. اجحاف و بی عدالتی نسبت به آنان اعمال نخواهد شد. عده کثیری از مردم، نامه عملشان را مجموعه ای از رفتارهای شایسته و ناشایست تشکیل می دهد، به تمام اعمال آنان خرد و کلان رسیدگی می شود. بعضی از مومنین به دلیل اندک بودن گناهانشان، انتظار بخشش از خداوند و شفاعت اولیای دین را دارند.

شفاعت: خداوند رحمت خود را بر بندگان خویش تضمین کرده است و به بندگان توصیه می کند که از رحمت او مایوس نشوند. بخشش الهی برای کسانی است که جایی برای رحمت، باقی گذاشته اند. این رحمت در چهره «شفاعت» جلوه می کند. شفاعت ضابطه مند است و همچون رابطه بازیهی دنیوی بی حساب و غیر عادلانه نیست. شفاعت مخصوص خدای عادل است و کسانی که حق شفاعت دارند، فقط با اجازه خداوند دارند. اجازه شفاعت به انسانهای عادل داده خواهد شد و مشمول کسانی خواهد شد که خدا از آنها رضایت داشته باشد. عدالت خداوند ایجاب می کند که ظالمین شفیعی نداشته باشند.

یوم الفصل و الفرقان: قیامت، روز جدایی است، هنگامه جدایی زیستن حق از باطل است. روز مشخص شدن حقیقت از توهم است. روز قضاوت صحیح در مورد اموری است که آدمیان در آن اختلاف داشته اند.

«صراط» این فاصله را ایجاد می کند. صراط پلی است که بر متن جهنم کشیده شده است. ابتدای آن عرصه حشر و آخر آن متصل به درب بهشت است. شدت نورانیت مومنین چنان است که نور آنان پیشاپیش آنها در حرکت است و راه آنان را برای عبور از صراط روشن می سازد، با این حال ، آنان از خداوند درخواست می کنند که نور آنان را تکمیل نماید شاید سریعتر بتوانند این مسیر را طی کنند. آنان از همان صراطی که انبیاء آنان را به آن هدایت کردند عبور می کنند بالاخره آنان نگاهشان متوجه خداوند است و خداوند، آنان را از گرفتاری های قیامت حفظ می کند و شاد و مسرور می سازد. ولی کسانی که به قیامت باور نداشته باشند بر صراط خواهند لغزید.

یوم الدین: صفوف از یکدیگر جدا شده اند و هر طرف منتظر حکم نهایی هستند. روز قیامت روز تحقق وعد وعید دیرینه خداوند است که به عدالت و قسط قضاوت کند.

یوم الخلود: جایگاه همیشگی و جاودانه آدمیان مشخص شده است و هر کس به عمل خود خواهد پیوست. با وجودی که «جهنم» گذرگاه بندگان است اما اهل تقوا از آن عبور می کنند ولی ظالمین در آن سقوط خواهند. جهنم هفت قسمت دارد که هر کدام به نوبه خود به بخشهایی تقسیم شده است. جهنم جایگاهی بسیار رنج آور با گرمایی کشنده و ماموران بسیار خشنی است. ظالمین و گنهکاران، یا اصحاب شمال هر کدام متناسب با اعمالشان دست بسته و زنجیر برگردن به درکات جهنم کشیده می شوند. در آنجا انسان حاضر است همه یاران خود را فدییه دهد تا از آن خلاصی یابد. در جهنم مرگ و زنده شدن نیست؛ همه همواره زنده خواهند بود. به ظالمین گفته می شود آنچه کسب کرده اید باید بچشید. آتش درون و برون گنهکاران را احاطه کرده است. پس از سوخته شدن پوست، دوباره پوست جدیدی می روید. غذا و شرابی بسیار نامطبوع برای آنان فراهم شده است که متناسب با زشتی گناه غیر قابل تحمل تر می شود. همه این امور، عکس العمل رفتار انسان ها در دنیا است.

چون ز دست ظلم بر مظلوم رست	آن درخت گشت از او ز قوم رست
آتش اینجا چو مردم سوز بود	آنچه از وی زاد، مرد افروز بود
آن سخنهای چو مار و کژدمت	مارو کژدم گشت و می گزد دمت
وعده فردا و پس فردای تو	انتظار حشر آمد، وای تو
نار از شیطان و نور از حق بود	نور حق با نارکی ملحق شود

بهشت نیز درجات و وسعتی فوق العاده دارد. هر کس بنا بر میزان درک و عمل خویش در بخشی از آن جای می گیرد. حیات بهشتی وصف ناپذیر و جاودان است. سابقون به سرعت وارد درجات مخصوص بهشت خویش می شوند و اصحاب یمین هم پس از محاسبات و احتمالات مشکلات، بالاخره به میزان عمل صالح خویش در درجاتی از بهشت برای همیشه مستقر خواهند شد. بهشت احکام و اعمال، بهشت نفس است و در آن نفس ، هر چه بخواهد برایش فراهم می شود. هرچه دلش بخواهد یا چشمش از آن لذت برد، از باغ و غذا و مسکن راحت و همسر زیبا برای او مهیا است. بهشت اخلاق، بهشت علمای ربانی است. بهترین بهشت ها، بهشت رضوان است که بهشت دل است و روح و دل در قرب و جوار خداوند قرار می گیرد و جایگاه ورود به محضر قرب الهی و محو ساحت ربوبی است.

بارالها ما بر صراط هدایت استوارگردان و از فتنه های روزگار رهایی ده و ما را اسیر برده شیطان نفس میسند آمین